

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الْحُكْمُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

صفحه	مبحث	ردیف	صفحه	مبحث	ردیف
۲۹	ضمایر متصله	۲۳	۴	باب اول: کلام	--
۳۰	احکام استتار ضمیر	۲۴	۵	کلام	۱
۳۱	ضمایر متصله	۲۵	۶	کلمه	۲
۳۲	احکام ضمیر متصل	۲۶	۷	علامات اسم	۳
۳۳	احکام جمع شدن ضمایر	۲۷	۸	علامات فعل، حرف	۴
۳۴	احکام نون و قایه	۲۸	۹	تقسیم بندی افعال	۵
۳۵	باب چهارم: علم	--	۱۰	باب دوم: معرف و مبني	--
۳۶	علم (تعریف و اقسام)	۲۹	۱۱	اسم	۶
۳۷	احکام علم (۱)	۳۰	۱۲	شباھات مدنی	۷
۳۸	احکام علم (۲)	۳۱	۱۳	لغات اسم اقوال ابتدا به ساکن	۸
۳۹	تقسیم بندی های دیگر علم	۳۲	۱۴	اعراب و بنا در افعال	۹
۴۱	باب پنجم: اسم اشاره	--	۱۵	انواع بناء	۱۰
۴۲	اسم اشاره	۳۳	۱۶	انواع اعراب	۱۱
۴۳	باب ششم: موصول	--	۱۷	لغات فم	۱۲
۴۴	انواع موصول	۳۴	۱۸	اعراب اسماء سته	۱۳
۴۵	موصولات مشترک	۳۵	۱۹	اعراب اسم مثنی	۱۴
۴۶	اقوال در هذا تحميلين طليق	۳۶	۲۰	اعراب جمع مذکر سالم	۱۵
۴۷	جمله صله	۳۷	۲۱	اعراب جمع مونث سالم	۱۶
۴۸	أی	۳۸	۲۲	اعراب اسم غیر منصرف	۱۷
۴۹	احکام صله	۳۹	۲۳	اعراب فعل مضارع (۱)	۱۸
۵۰	باب هفتم: معرفه با ادات تعريف	--	۲۴	انواع معتل	۱۹
۵۱	ال، اقوال و اقسام	۴۰	۲۵	اعراب فعل مضارع (۲)	۲۰
۵۲	باب هشتم: ابتدا	--	۲۶	باب سوم: معرفه و نکره ضمیر	--
۵۳	اصل در مرفووعات	۴۱	۲۷	نکره و معرفه	۲۱
۵۴	مبتدا (اسمی)	۴۲	۲۸	ضمیر (تعریف و اقسام)	۲۲

اجزء ایوطا

صفحه	مبحث	ردیف	صفحه	مبحث	ردیف
۷۸	حکم تخفیف حروف	۶۲	۵۰	مبتدای و صفتی (تعریف و اقسام)	۴۳
۷۹	باب یازدهم: لای نفی جنس	--	۵۶	عامل در مبتدا و خبر	۴۴
۸۰	لای نفی جنس	۶۳	۵۷	خبر	۴۵
۸۱	حکم تکرار لا	۶۴	۵۸	حالات مبتدا و خبر	۴۶
۸۲	احکام تابع اسم لا	۶۵	۵۹	مسوغات ابتدا به نکره	۴۷
۸۳	احکام لا و حذف متعلقاتش	۶۶	۶۰	تقدیم و تاخر مبتدا و خبر	۴۸
۸۴	خاتمه		۶۱	احکام مبتدا و خبر از حیث ذکر	۴۹
			۶۲	احکام مبتدا و خبر از حیث تعدد	۵۰
			۶۳	باب هفتم: کان و اخواتها	--
			۶۴	کان و اخواتها (افعال ناقصه)	۵۱
			۶۵	احکام اختصاصی کان	۵۲
			۶۶	باب هشتم: حروف شبیه به لیس	--
			۶۷	مای شبیه به لیس	۵۳
			۶۸	باب نهم: افعال مقاربه	--
			۶۹	افعال مقاربه	۵۴
			۷۰	باب دهم: حروف مشبه بالفعل	--
			۷۱	حروف مشبه بالفعل	۵۵
			۷۲	احکام تقدیم خبر حروف بر اسم همزه انَّ	۵۶
			۷۳	موارد فتح همزه انَّ	۵۷
			۷۴	موارد کسر همزه انَّ	۵۸
			۷۵	موارد جایز الوجهین همزه انَّ	۵۹
			۷۶	احکام لام ابتدا	۶۰
			۷۷	احکام معطوف اسم حروف مشبه	۶۱

باب اول

کلام

- ١- کلام ۵
- ۲- کلمہ ۶
- ۳- علامات اسم ۷
- ۴- علامات فعل، حرف ۸
- ۵- تقسیم بندی افعال ۹

واسم و فعل ثم حرف الكلم

گلامنا لفظ مفید کاستقم

تعريف: لفظ مفید کاستقم

کلام

لفظ: صوت معتمد علی مقطع الفم

(صوتی که بریکی از مخارج حروف در دهان تکیه کند).

مفید: يَحْسِنُ السَّكُوتُ عليه (سکوت بر آن صحیح باشد)

نظر مصنف: متکلم

قيود

نظر دیگری: سامع

سکوت

نظر دیگری: هردو

کاستقم: کلام باید مقصود متکلم باشد.

پس سخن خواب و بیهوش و امثالشان کلام نیست.

تعريف: لفظ مستقل دال بالوضع تحقیقاً او تقدیراً او منوی معه لذلک

مستقل در دلالت: حرف بر این معنا مستقل نیست.

مستقل:

مستقل در تلفظ: این معنا مراد است.

قيود

بالعقل: مانند دلالت لفظ دیز از پشت دیوار بروجود لافظ

بالطبع: مانند دلالت لفظ آه بر درد

بالوضع: مانند دلالت لفظ زید که بر حسب وضع واضح است.

کلمه

تحقیقی: مانند زید در زید قام

لفظ:

تقدیری: مانند هو در نعم الرجل (هو) زید

اقسام کلمه:

با لفظ تحقیقی: هو در زید قام (هو)

منوی:

با لفظ تقدیری: من یضرب زیداً؟ عمر یعنی عمر یضرب

و مسند للاسم تمیز حصل

بالجر والتقوین و الندا و ال

مراد از جر کسره‌ای است که به سبب عامل حاصل می‌شود.

جر بالحرف: سرت من البصره الى الكوفه

جر شامل هر دو قسم می‌شود.

جر بالاضافه: غلام زید

نونی است که از لحاظ تلفظ ثابت و از لحاظ کتابت ثابت نیست.

تمکن: تنوین اسم منصرف: زید

تنکیر: تنوین اسم مبني: صه

اقسام:

مقابله: تنوین در مقابل نون جمع مذکر سالم: مسلمات

علامات
اسم

از حرف اصلی: جوار: جواری

از کلمه: کل

از جمله: حینئذ

ندا: یعنی صلاحیت داشتن برای منادا واقع شدن.

و آنچه قائم مقام "ال" می‌شود همانند: "ام"

"ال" معرفه:

اسم موصول: الضارب، این قسم بر سر فعل مضارع نیز می‌آید: اليجوع

مسند: به اسم، امری اسناد داده می‌شود، یعنی اسم مسند‌الیه واقع می‌گردد: قام زید

ونون اقبلن فعل ینجلى
فعل مضارع یلى لم کیشم

بـتا فعلت و اـت، وـیا اـفعـلـی
سوـاهـمـاـ الحـرـفـ کـهـلـ وـ فـیـ وـلـمـ

تاء فاعل، که شامل مخاطب، مخاطبه و متکلم میشود: فعلت، فعلت، فعلت

تاء تأییث ساکن مانند: اـتـ، مـنـ تـوـضـأـ يـوـمـ الـجـمـعـهـ فـیـهـاـ وـنـعـمـتـ

باـقـيـدـ سـاـكـنـهـ، تـاءـ تـأـیـیـثـ مـتـحـرـکـیـ کـهـ مـلـحـقـ بـهـ اـسـمـاـ وـ حـرـوفـ مـیـشـوـدـ رـاـ اـزـ تـعـرـیـفـ خـارـجـ کـرـدـهـ استـ: ضـارـبـهـ، لـاتـ

علامات فعل

یـاءـ مـخـاطـبـهـ: اـفـعـلـیـ

خـفـیـفـهـ: اـقـبـلـَّ

نوـنـ تـأـکـیدـ:

ثـقـیـلـهـ: لـیـکـوـنـ

مشترک بین اسم و فعل: هل زید قائم؟، هل قام زید؟

بـهـ اـسـمـ: فـیـ

مـخـتـصـ

بـهـ فـعـلـ: لـمـ

حـرـفـ:

وماضی الافعال بالتا مز و سم بالنون فعل امر ان امرفهم

نکته: فعل به مضارع و ماضی و امر تقسیم می‌شود، مصنف در ذکر علامات، مضارع و ماضی را بر امر مقدم داشته، به خاطر معرب بودن مضارع و مبني بودن ماضي و اختلاف در امر و مضارع را به خاطر شرف اعراب مقدم داشته است.

مضارع: علامت آن اینست که بعد از لم واقع می‌شود.

ماضی: علامت آن اینست که تاء ساکنه و تاء‌فاعل می‌گیرد.

افعال

علامت آن اینست که قبول نون تاکید می‌کند-چه خفیفه چه ثقیله-و دلالت بر معنای امر می‌نماید.

امر:

فقط معنای امر دارد و قبول نون تاکید نمی‌کند: اسم فعل: صه

کلمه قبول نون تاکید می‌کند ولی معنای امر ندارد: فعل مضارع: یَضْرِبَ

نه قبول نون تاکید می‌کند و نه معنای امر ندارد: فعل ماضی: ضَرَبَ

نکته: هر گاه کلمه بـ حدث-معنای مصدری-در گذشته دلالت کند ولی قبول تاء تأییث ساکنه و تاء‌فاعل نکند اسم فعل ماضی است مثل: شَتَانُ، واگر کلمه ای دلالت بر حدث حاضر یا آینده نماید و قبول لم نکند اسم فعل مضارع است.

باب دوم

عرب و مبنی

٦-اسم.....	١١
٧-شباهات مدنی.....	١٢
٨-لغات اسم، اقوال ابندا به ساکن.....	١٣
٩-اعراب و بنا در افعال.....	١٤
١٠-انواع بناء.....	١٥
١١-انواع اعراب.....	١٦
١٢-لغات فم.....	١٧
١٣-اعراب اسماء سته.....	١٨
١٤-اعراب اسم مثنی.....	١٩
١٥-اعراب جمع مذكر سالم.....	٢٠
١٦-اعراب جمع موئث سالم.....	٢١
١٧-اعراب اسم غير منصرف.....	٢٢
١٨-اعراب فعل مضارع(۱).....	٢٣
١٩-انواع معتل.....	٢٤
٢٠-اعراب فعل مضارع(۲).....	٢٥

لشبه من الحروف مدنی

والاسم منه معرف و مبني

معرب

اسم

مبني: به خاطر شباخت مُدْنِي به حروف مبني

مُدْنِي: شباختی که باجهت شباخت چيزی که مقتضی اعراب است
معارضه نکند.

غير مُدْنِي: شباختی که باجهت شباخت چيزی که مقتضی اعراب است معارضه کند؛ مانند "أَيْ" شرطیه و استفهامیه که متضمن معنای "إن" و "همزة" هستند و شباخت معنوی به حروف دارند
اما از طرفی از "اسماء واجب الاضافه" هستند و اضافه از خصائص اسماء است؛ پس این دو تعارض می کنند سپس به اصل که اعراب است مراجعه می شود.

منصرف

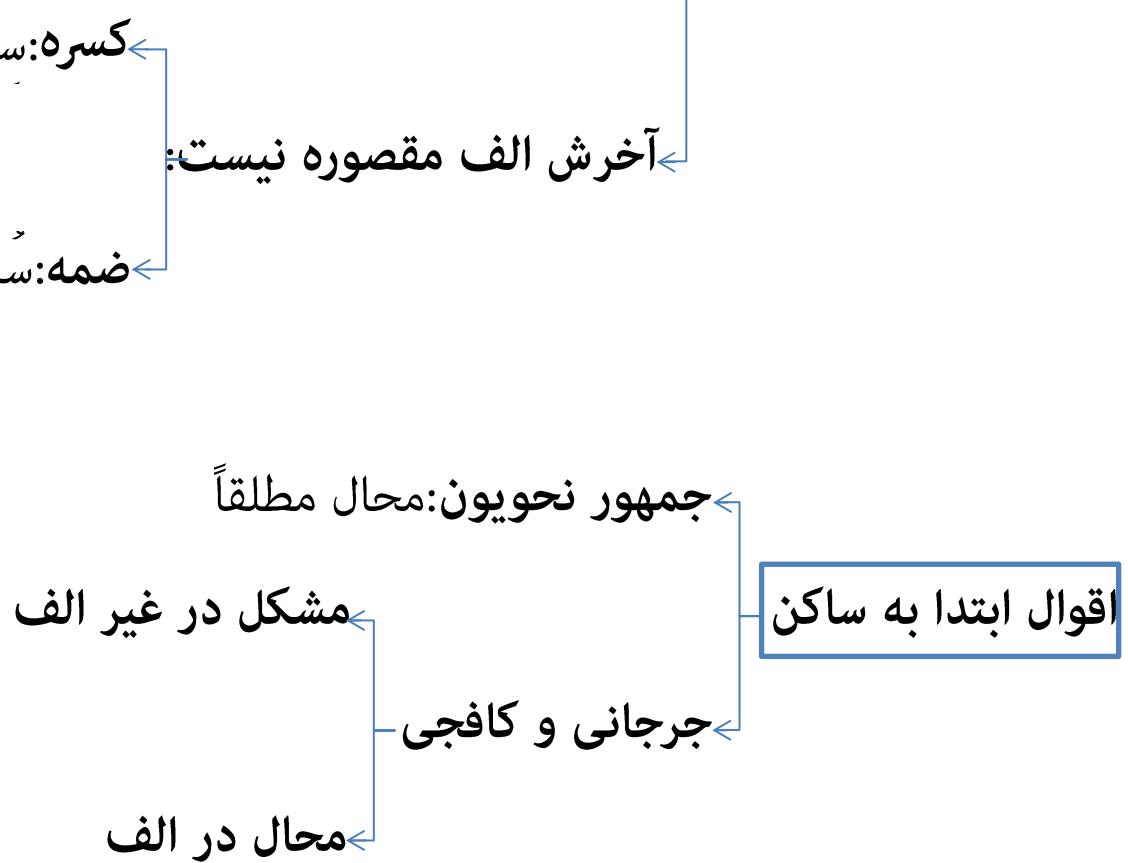
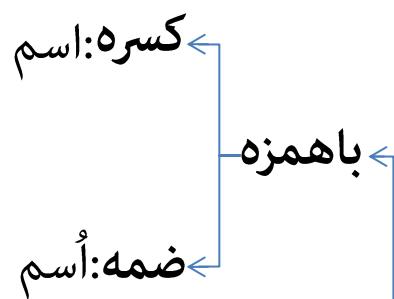
معرب

غير منصرف: نیاز به دوشباخت اسم به فعل دارد، علت آن است که حرف بسیار "بی شرافت" است، اگر اسم از یک جهت به آن نزدیک شود آن را از اسمیت دور و به حرف نزدیک میکند و از هر اعرابی منع می شود سپس مبني می شود؛ اما اگر اسم به فعل شبيه شود چون فعل به اندازه حرف "بی شرافت" نیست - بلکه هردو قسم اسم و فعل میتوانند خبر واقع شوند - اسم مبني نمی شود بلکه جر و تنوین از آن گرفته می شود.

مبني: با یک شباخت اسم به حرف، اسم مبني می شود، زیرا حرف بسیار بی شرافت است.

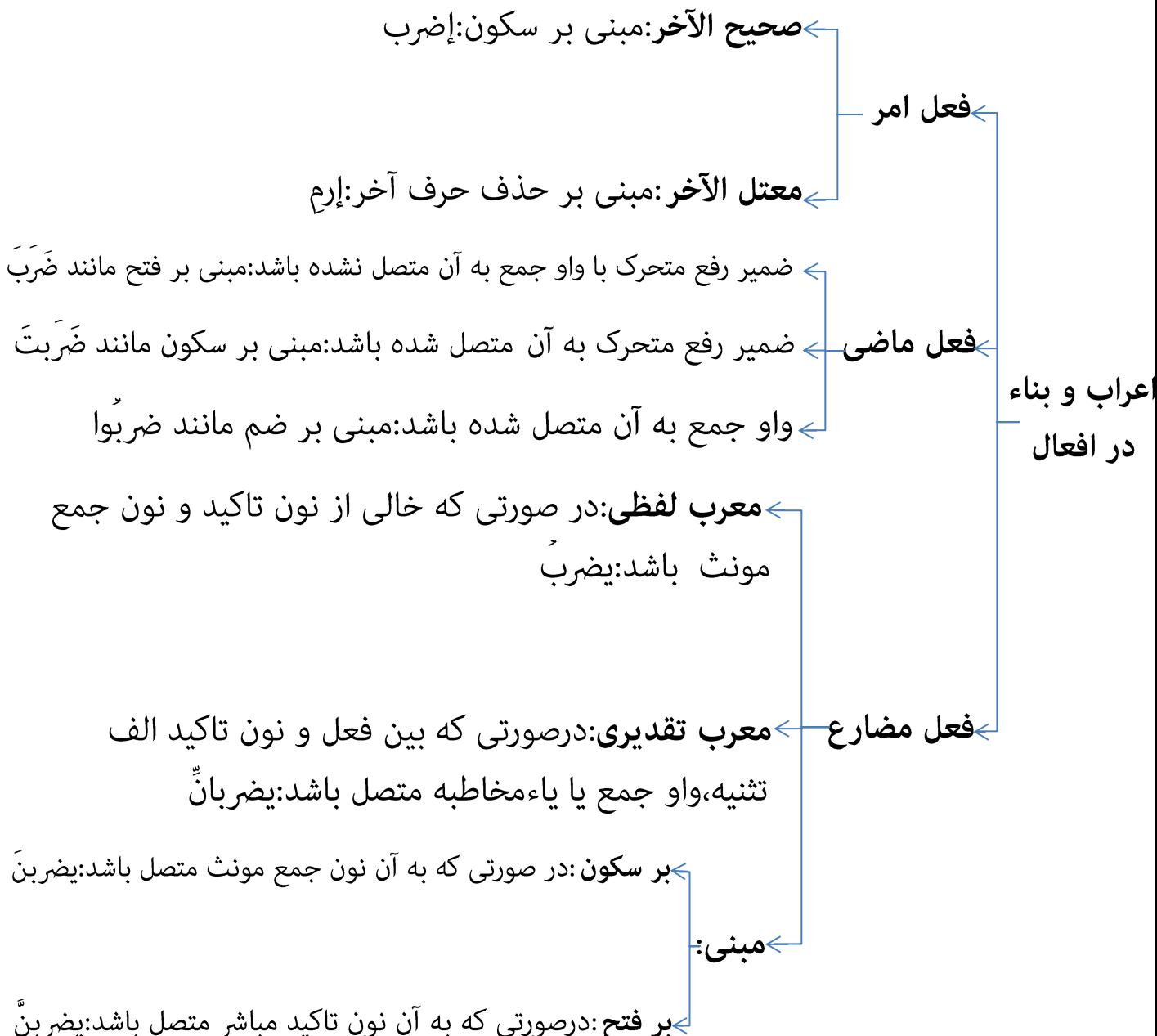
کالشبہ الوضعی فی اسمی جئتنا والمعنوی فی متی و فی هنا





و فعل امر و مضى بنیا

واعربوا المضارع ان عریا



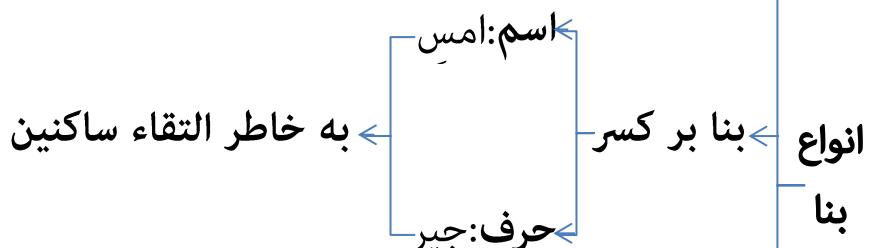
وكـل حـرف مـستـحق لـلبـنا

والـاـصـل فـي الـمـبـنـى ان يـكـسـنـا

اسم: این: اصل در بـنا سـکـون است ولـی بـخـاطـر التـقـاء سـاـکـنـین اـگـرـچـه اـصـل در التـقـاء سـاـکـنـین نـیـز کـسـرـه است، ولـی بـخـاطـر خـفـت مـفـتوـح شـدـه است.

بناء بـرـفـتح: **فعل: ضـرب:** به خـاطـر شـبـاهـت به فـعـل مـضـارـع مـتـحـرـك شـدـه، چـرا کـه مـانـند مـضـارـع صـفـت صـلـه حـال و خـبـر وـاقـع مـیـشـود و مـفـتوـح شـدـه بـخـاطـر خـفـت: **رجـل رـکـب جـائـنـی**

حرف: ولو: اـبـتـدا به سـاـکـنـین محـال است بـنـابـر اـینـ مـتـحـرـك شـدـه وـبـخـاطـر خـفـت فـتـحـه گـرـفـته است.

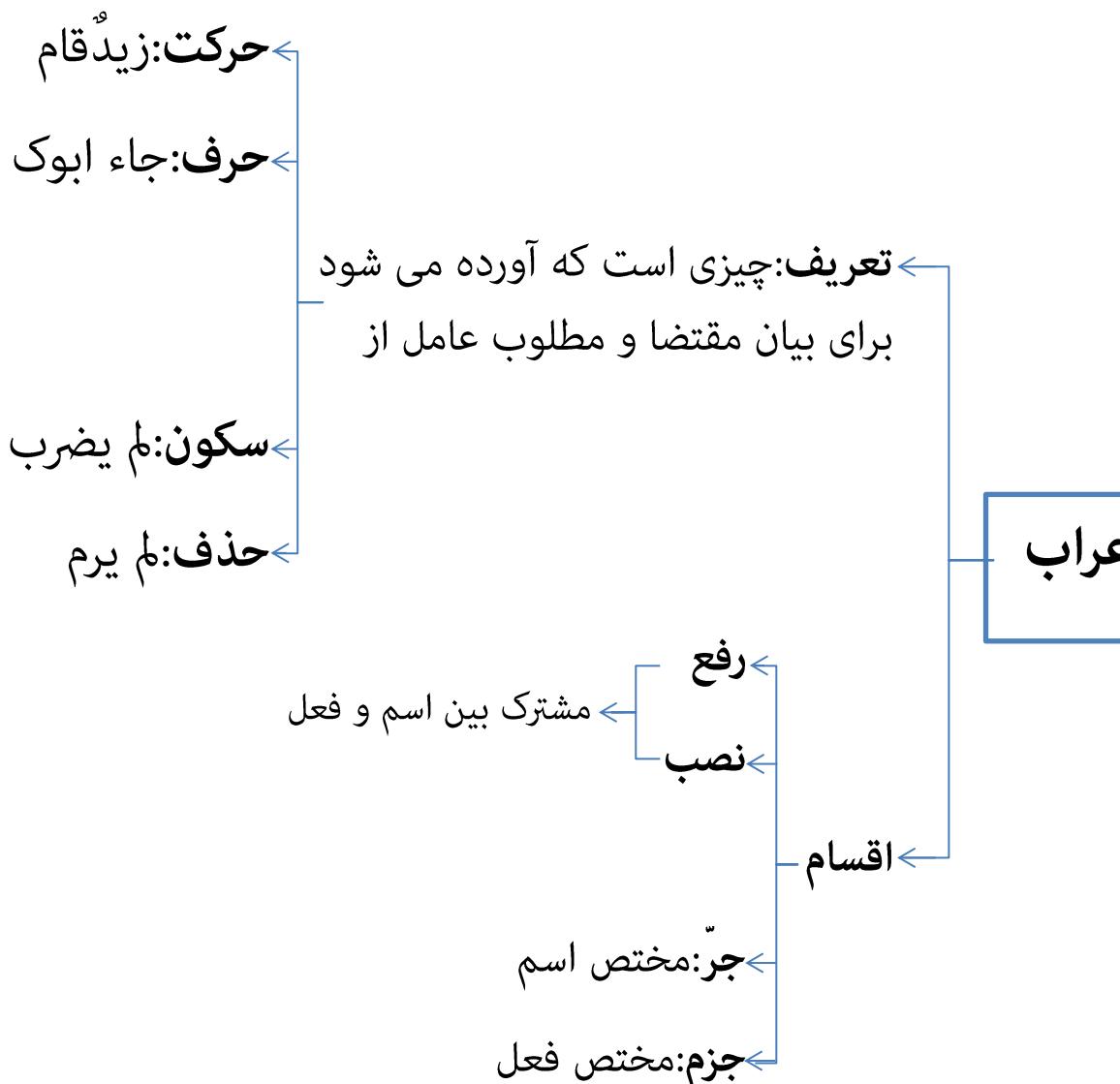


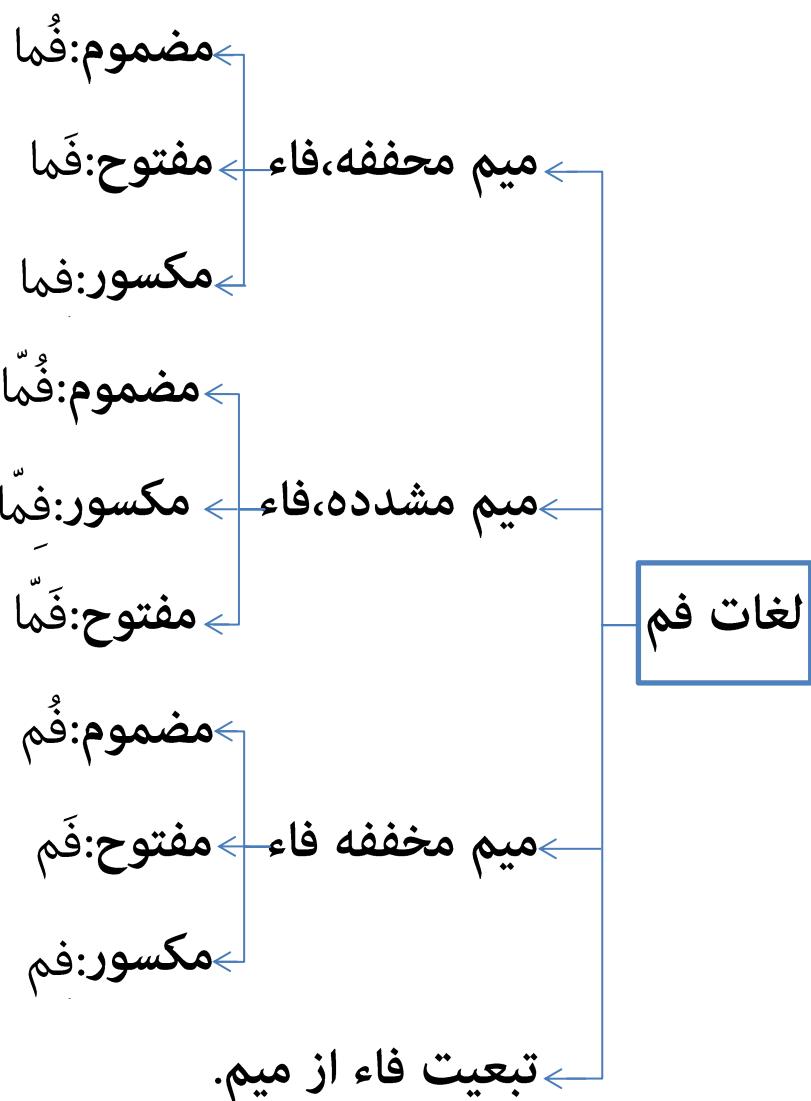
الـبـنـاء عـلـى ضـم: به خـاطـر شـبـاهـت به قـبـل و بـعـد، چـرا کـه هـر سـه اـسـتـحـقـاق اـضـافـه رـا دـارـنـد در حـالـى کـه گـاهـى اوـقـات مـضـافـ اـلـيـه آـنـها حـذـف مـیـشـود، الـبـتـه گـاهـى حـیـثـ کـسـرـه دـادـه مـیـشـود به خـاطـر التـقـاء سـاـکـنـین و گـاهـى فـتـحـه دـادـه مـیـشـود به خـاطـر خـفـت.

الـبـنـاء عـلـى حـ上去: **اسم: كـم، استـفـهـامـيـه و خـبـرـيـه**
الـبـنـاء عـلـى حـ上去 المـضـمـة: **فعل: ضـرب**
الـبـنـاء عـلـى حـ上去 المـضـمـة: **حرف: اـجـلـ بـه معـنـى نـعـم**

والرفع والنصب اجعلن اعرابا

لام و فعل، نحو: لـن اهـابـا





و اجر بیاء من الاسما اصف

وارفع بواو وانصبن بالالف

اسماء سته: اسمائی هستند که در آنها، واو نائب از رفع و الف نائب از نصب و یاء نائب از جر می شود.

ذو: در صورتی که به معنای صاحب باشد از اسماء سته است و علت تقدیم آن این است که بر عکس بقیه اسماء مطلقاً
به حرکات اعراب داده می شود.

همراه میم: معرب میشود به حرکات: اعجبنی فمه

بدون میم: معرب میشود به حروف: اعجبنی فوه

نقص: یعنی اعراب به حرکات، اندک است.

قصر: اینکه در سه حالت به الف خوانده شود، مشهور است. (به نزدیکان شوهر میگویند).

بالجمله اعراب به حروف در این سه مشهور تر و قصر از نقص
معروف تر است.

اقسام

آب، آخ، حم

هن (کنایه از اسماء اجناس است)،

تمام: یعنی اعراب به حروف.

در هن دو گونه اعراب صحیح است:

نقص: یعنی حذف آخر در صورتی که
اضافه شود و اعراب به حرکات و نقص از
تمام نیکو تر است.

۱- آنکه اضافه شود.

۲- مضاف به یاء متکلم نباشد.

شرط اعراب

جاء اخو ابیک ذاعتلاء

۳-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

-

بالالف ارفع مثنی و کلا اذا بمضمر مضافا و صلا

تعريف: اسمی است که دلالت می کند بر دو چیزی که در لفظ متفق اند و با افزودن الف و نو در حالت رفعی و یاء و نون در حالت نصبی و جری ساخته میشوند: **جائنی رجلان، مررت بر جلین**

کلا و کلتا: کلا در نزد بصریین لفظ مفردی است که بر تثنیه مذکور دلالت می کند و کلتا نیز لفظی مفرد است که دلالت بر تثنیه مونث می کند.

کلا و کلتا در حالت رفعی به الف اعراب داده میشود به شرط اینکه: ۱- اضافه شود.

۲- مضاف الیه ضمیر باشد.

جاء رجلان کلامها

مثنی

۳- ضمیر تثنیه باشد.

۴- کلا و کلتا متصل به ضمیر باشد.

اثنان و اثنتان: این دو لفظ مفردند ولی از حیث صورت و معنا، صورت و معنای تثنیه دارد بنابراین مانند تثنیه حقیقی میباشد همانند ابین و ابنتین، و فرقی نیست که این دولفظ مفرد باشند: **حین الوصیه اثنان، یا مركب باشند: اثنتا عشره عینا، یا مضاف باشد: اثناک و اثناکما.**

تثنیه و ۴ لفظ ملحق به آن، در حالت نصبی و جری با یاء آورده میشوند و یاء جانشین الف میگردد و فتحه ای که در حالت رفعی قبل از الف قرار دارد، باقی میماند.

احکام

هرگاه لفظ تثنیه مانند "زیدان" اسم چیزی قرار داده شود اعرابش همانند حالت قبل از نامگذاری می باشد.

احزو

رفع آن به واو و نصب و جر آن به یاء ماقبل مكسور می باشد: عامر: عامرون، عامرین

وارفع بواو و بیا اجر و انصب

سامم جمع عامر و مذنب

۱-علم باشد.

۲-مذکر باشد.

۳-عقل باشد.

۴-خالی از تاء تانیث باشد.

۵-مركب نباشد.

شروط

۱-صفت مذکر باشد.

۲-برای عاقل باشد.

۳-خالی از تاء تانیث باشد.

۴-از باب افعال فعل و فعلان فعلی نباشد: احمر / حمراء، سکران / سکری

۵-از وصفی که مذکر و مونث آن یکسان است نباشد: صبور

جمع
مذکر
سامم

عشرون تا تسعین: چرا که از لفظ خود واحد ندارند.

اهلون: نه علم است نه وصف، بلکه مختص بر شیئ ای است که به آن نسبت داده میشود: اهل قرآن، اهل اسلام

اولو: به معنای اصحاب

عاملون: که از لفظ خود مفرد ندارد.

اسم مفرد است به معنای کتابی که اعمال خیر ملائکه و صلحاء از جن و انس در آن نوشته می

شود.

اعراب به واو و یاء همانند جمع مذکر سالم

ملحقات

علیون:

مانند "حین" یعنی همیشه با یاء آورده شود و معرب به حرکات بر نون باشد.

اعراب:

در هر سه حالت با واو آورده شود و معرب به حرکات بر نون باشد.

در هر سه حالت با واو و فتح نون آورده شود.

ارضون: چرا که جمع مكسر است و مفرد آن مونث میباشد (ارض).

سنون: چرا که جمع مكسر است و مفرد آن مونث می باشد (سنہ)

باب سنون: هر اسم ثلاثی که لام الفعل ان حذف شده باشد و عوض از آن تاء تانیث آورده شده و جمع مكسر

بسته نشود. (عده)

یکسر فی الجر و فی النصب معا

و ما بتا و الف قد جمعا

تعريف: اسمی است که به تا والف زائد جمع بسته می شود و رفع آن به ضمه و جر و نصب آن به کسره است.

۱- در این جمع فرقی نمی کند که مفردش مذکور باشد
یامونث: هند: هندات / رجل: رجلات.

۲- جمع مونث در حالی که منصوب به کسره است نزد جمهور معرب است به خلاف اخفش که قائل است که مبني بر کسر است.

۳- کوفيون قائل اند در حالت نصب و جر می توانند فتحه بگیرند.

جمع مونث سالم

اولات: مفرد ندارد و به معنای صاحب است.

رفع به ضمه و نصب و جر به کسره.

اعراب: با حذف تنوین منصوب به کسره می شود.

اسم غیر منصرف معرب می شود یعنی در حالت رفع مضامون و نصب و جر مفتوح می شود.

ملحقات:

وجر بالفتحه مala ينصرف

ما لم يضف او يك بعد "ال" رده

تعريف: اسمی است که رفع آن به ضمه و نصب و جر آن به فتحه است.

اضافه شود.

بعد از ال تعريف واقع نشود.

بعد از ال موصول واقع شود.

بعد از ال زائد واقع شود.

بعد از ام قرار نگیرد.

در صورتی که یکی از شرایط را نداشت:

۱- غیر منصرف می ماند، خواه اسباب زائل شده باشد خواه نشده

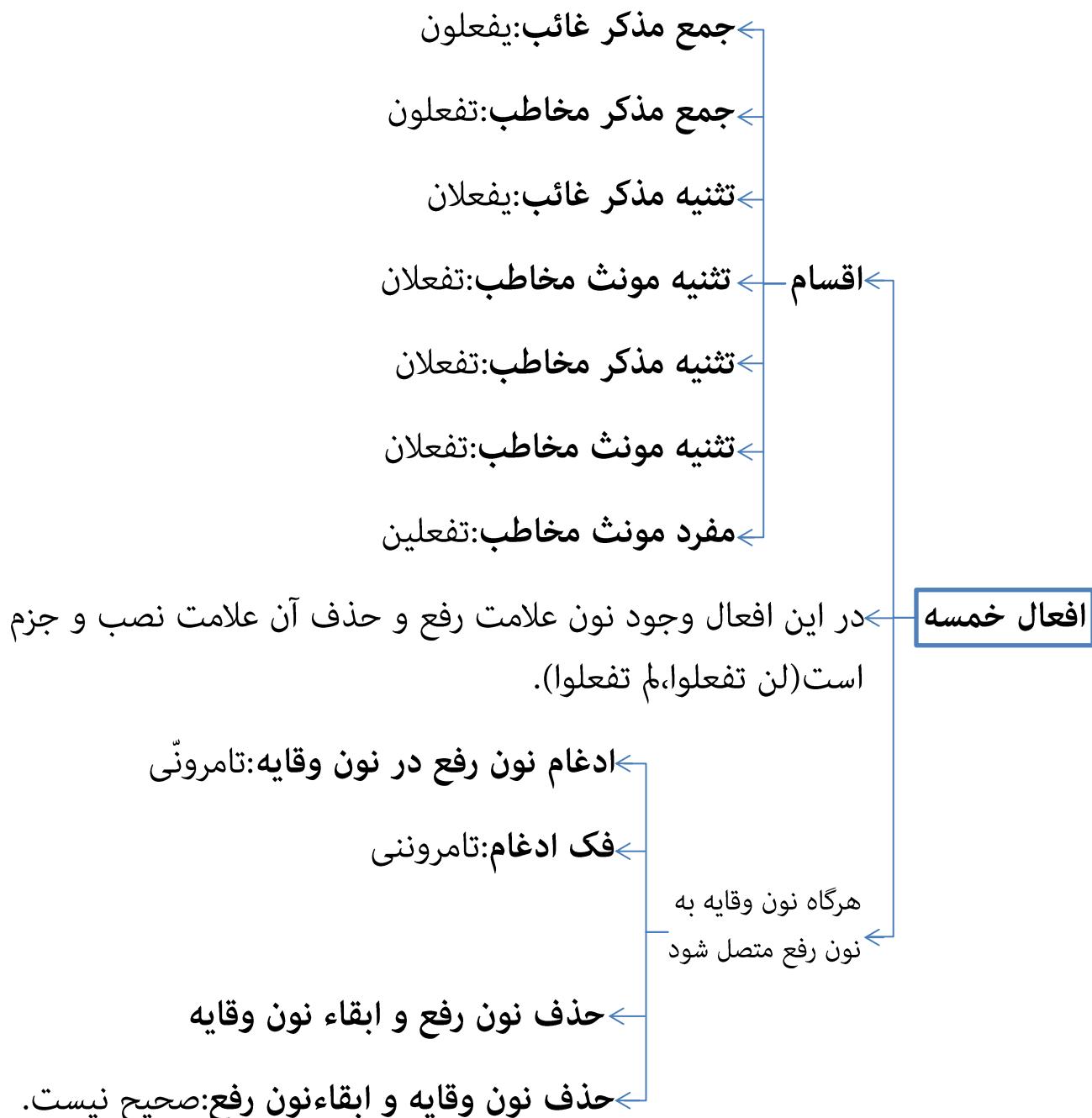
باشد (نظر مصنف)

۲- منصرف می ماند؛ خواه اسباب زائل شده باشد خواه نشده باشد.

۳- اگر با وسیله فقدان یکی از شروط یکی از اسباب زائل شد منصرف

می گردد و اگر زائل نشد غیر منصرف باقی می ماند.

واجعل ل نحو يفعلان النونا رفعاً و تدعين و تسالونا



وسم معتلا من الاسماء ما کالمصطفی و المرتقی مکارما

صرفی: کلمه ای که در حروف اصلی اش یکی از حروف عله (واو، الف، یاء) را داشته باشد.

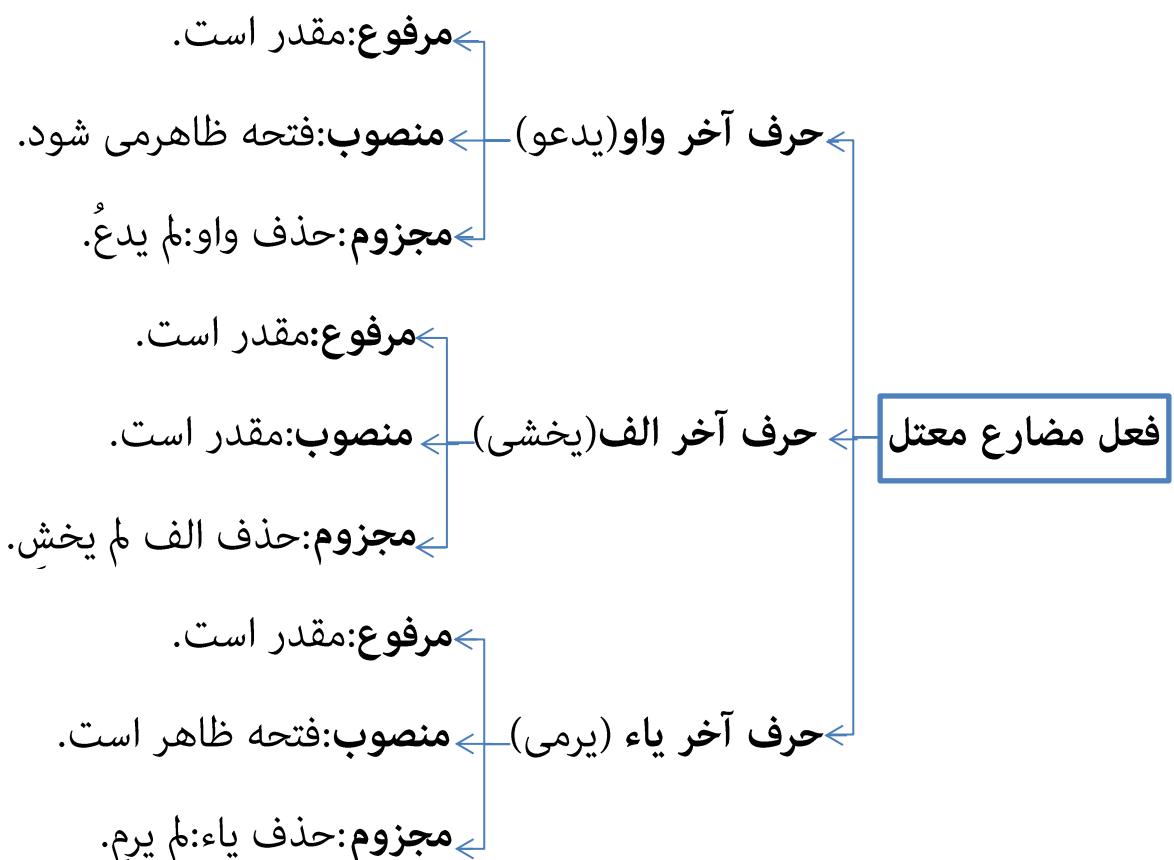
معنی
حرف آخرش الف است (موسی) مقصور: جمیع اعراب آن مقدر است.

نحوی
حرف آخرش یاء است (القاضی) منقوص: اعراب آن در حالت رفع و جر مقدر و در حالت نصب ظاهر می شود.

نکته: در میان اسماء معرف اسمی که آخرش واو ماقبل مضامون باشد دیده نشده مگر اسمای سته در حالت رفع (ابوظاب)

او واو او ياء، فمعتلاً عرف

و أيّ فعل آخر منه الف



باب - يوم

معرفه و نکره

ضمیر

١- نکره و معرفه.....	٢٧
٢- ضمیر (تعريف و اقسام).....	٢٨
٣- ضمایر متصله.....	٢٩
٤- احکام استئثار ضمیر.....	٣٠
٥- ضمایر منفصله.....	٣١
٦- احکام ضمیر متصل.....	٣٢
٧- احکام جمع شدن ضمایر.....	٣٣
٨- احکام نون و قایه.....	٣٤

او واقع موقع ما قد ذکرا

نکره قابل ال موثرا

اسمی که "ال" تعریف قبول می کند به گونه ای که در آن اسم "ال" تعریف را نتیجه دهد: رجل: الرجل

اسمی است که ذات آن "ال" تعریف قبول نمی کند ولی به معنای اسم دیگری واقع می شود که آن اسم قبول "ال" تعریف می کندمانند "ذو"

ضمیر: هم

اسم اشاره: ذی

علم: هند

مشهور

اسم موصول: الذی

مضاف به معرفه: ابنی

محلی به "ال": الغلام

اسم

معرفه اقسام

منادای مقصود (شرح کافیه)

ما و من استفهامیه (ابن کیسان)

"ما" در دققته دققاً نعمّاً (ابن خروف)

غير مشهور

کانت، و هو سم بالضمیر

فما لذی غیبه او حضور

تعریف: آنچه برای حاضر و غائب می‌آید.

اشکالات تعریف: ۱- شما گفتید آنچه از معارف برای حضور وضع شده ضمیر است، با اینکه اسم اشاره هم برای حضور آورده می‌شود!!

جواب: مشار الیه در اسم اشاره باید حاضر باشد تا بتوان به آن اشاره کرد ولی این دلیل نمی‌شود که اسم اشاره برای حضور وضع شده باشد خلاصه دلالت ضمیر حاضر بر حضور تضمنی و دلالت اسم اشاره بر حضور التزامی است.

۲- شما گفتید آنچه از معارف برای غائب است ضمیر است با اینکه اسم ظاهر هم برای غائب استعمال می‌شود مثل "زید یقول" در حالی که زید غائب است!!

جواب: اسم ظاهر اعم از حاضر و غائب است.

ضمیر اقسام

متکلم: انا

مخاطب: انت

قسم اول

مرجع آن مقدم شده لفظاً: زید جار

مرجع آن مقدم شده معنی: اعدلو هو اقرب للتقوى

مرجع آن مقدم شده حکماً: قل هو الله احد

آنکه مستقل نیست در تلفظ و صلاحیت برای مبتدا شدن ندارد.

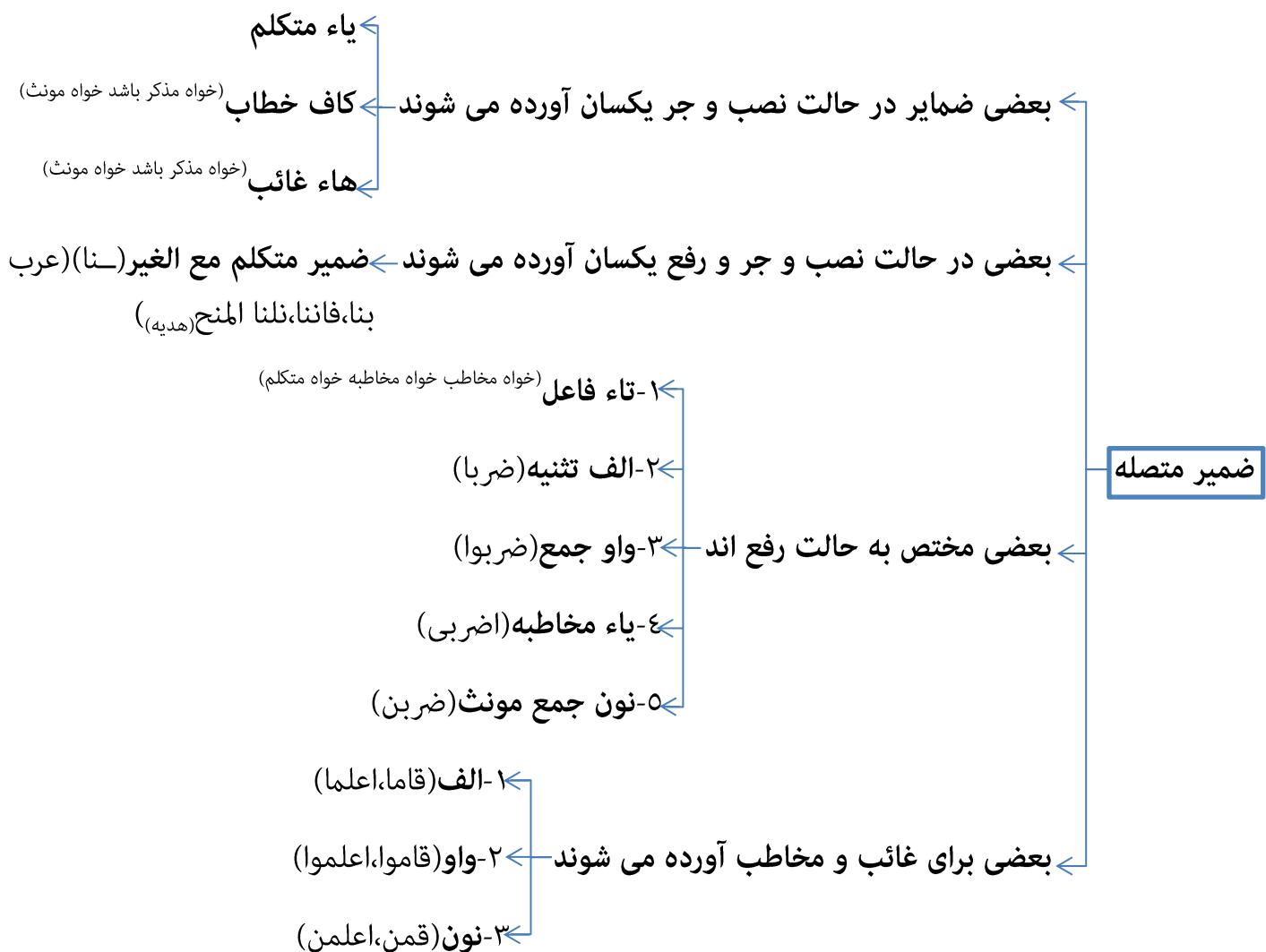
منصل

قسم دوم

منفصل

آنکه بعد از الا در حالت اختیار نیاید.

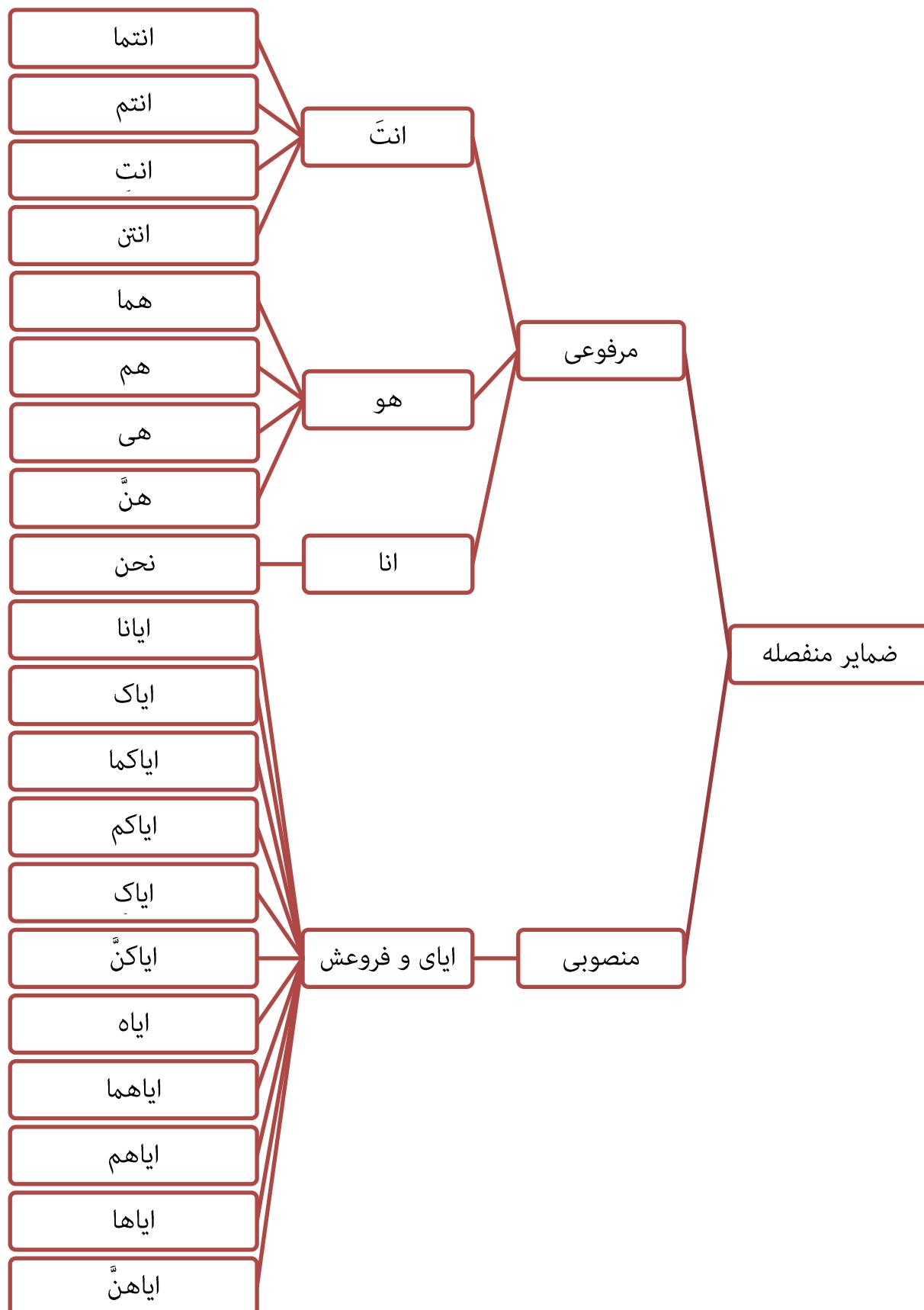
ولفظ ما جر کلفظ ما نصب
 کاعرف بنا فاننا نلنا المنح للرفع و النصب و جر نا صلح



ومن ضمیر الرفع ما يستتر
كافعل اوافق نغتبط اذ تشکر



و ذو ارتقاء و انفعال: انا، هو و انت و الفروع لا تشبه



اذا تاتی ان یجیء المتصل

وفی اختیار لایجیء منفصل

- ۱- در صورتی که ضمیر مقدم بر عامل شود: ایاک نعبد ←
- ۲- در صورتی که عامل ضمیر حذف شود: ایاک و الاسد ←
- ۳- در صورتی که عامل ضمیر معنوی باشد: انت ضربت ← ممتنع
- ۴- در صورتی که ضمیر محصورفیه باشد: ماضر زیدا الا انا ←
- ۵- صفتی که جاری به "غیر من هی له" است به ضمیر ←
اسناد داده شود: زیدُ عمر ضاربُ هو' ← آوردن ضمیر متصل
- جائز: در مواضعی که، دوضمیر در موردی اجتماع کنند و ضمیر اول اعرف ←
باشد و غیر مرفوع و عامل در ضمیر غیر ناسخ باشد، انفصل یا اتصال ضمیر
دوم جائز است: سلنه «سلنه ایا، اعطیتکه» اعطیتک ایا، ضربیک «ضربی ایاک

۱- صفات دوگونه اند: ۱- جاری به من هی له همانند: زیدُ عمر ضاربُ هو، درون "ضاربه" به عمر بر میگردد که قبل از آن واقع شده است، در این مثال صفات جاری بر من هی له می باشد و معنای آن به این صورت است: عمر زنده زید است.

۲- جاری به غیر من هی له همانند: زید عمر ضاربه هو، به طور معمول در این مثال هو که ضمیر در ضاربه بوده است و حال از آن بیرون کشیده شده باید به عمر باز گردد و ضاربه به زید-که معنای آن (عمر زنده زید است) گردد؛ ولی مقصود متکلم این نیست بلکه مقصود آنست که هو به زید برگشته و هه به عمر بازگردد (و معنا به این صورت شود: زید زنده عمر است) و این موضوع را از آنجا متوجه می شویم که متکلم خلاف قاعده هو را در ضاربه بیرون کشیده است پس عمل خلاف قاعده دیگری - یعنی بودن صفت برای غیر من هی له- از او بر می آید.

اشبهه فی کنته خلف انتمی

....

اختار، غیری اختار الانفصالا

کذاک خلتنيه و اتصالا

اصل در ضمیر اتصال است.

ضمیر دوم خبر یا مفعول برای یکی از افعال قلوب باشد

انفصال: ضمیر در اصل خبر مبتدا بوده و

عامل خبر معنوی است و در صورت

معنوی بودن عامل انفصال ضمیر واجب

است: کان زید قائمًا و كنـت اباـه

متصل ← قانون؛ تقديم اعرف به غیر اعرف است

ضمایر در رتبه مختلف اند ← تقديم اعرف به غیر اعرف موجب اشتباه نیست؛ هرگدام
منفصل ← مقدم شود درست است: الدرهم اعطيته ایاک.

تقديـم اـعـرـف بـه غـير اـعـرـف مـوجـب اـشـتـبـاه اـسـت، تقديم

غـير اـعـرـف غـلـط اـسـت: زـيد اـعـطـيـتـك اـيـاـه و گـفـتـه شـود
زـيد اـعـطـيـتـه اـيـاـک

ضمایر در رتبه مساوی اند: واجب است انفصال ضمیر دوم زیرا اگر هردو متصل باشند ترجیح بلا مراجع پیش میآید ولی اگر دومی منفصل باشد تقديم اول موجب ترجیح بلا مراجع نیست
زیرا اول متصل است و قانون ضمیر متصل اتصال به عامل است.

نکته: اگر دو ضمیر غائب باشد اتصال دوم جایز است در صورتی که بین دو ضمیر فرق باشد از
حيث افراد و تثنیه و جمع: انا لهماه

در صورت
جمع ضمیر
غائب متکلم
و مخاطب

نون و قایه، ولیسی قد نظم	وقبل یا النفس مع الفعل التزم
و مع لعل اعکس و کن مخیرا	ولیتنی فشا و لیتی ندرا

بافعال ← واجب است: در تمامی افعال (گاهی لیس در شعر بدون نون و قایه می‌آید). زیرا عدم الحاق نون موجب اشتباه بین افعال و اسماء مضارف به یاء و اشتباه بین افعال امر صیغه ۷ و ۱۰ میگردد و همچنین التباس جر گرفتن افعال را محتمل می‌آید.

الحاق نون و قایه شایع است: لیت: لیتنی: شباهت او به فعل از بقیه حروف بیشتر است بدلیل عملکرد او با مای کافه.

الحاق نون و قایه نادر است: لعل: از فعل دور است و شباهت به حروف جر دارد.

الحاق نون و قایه مساوی است: إِنْ، أَنْ، كَانْ، لَكْنْ

از بین حروف جر؛ "من" و "عن" به آنها نون و قایه متصل می‌گردد، بدلیل بقاء آخر آن بر سکون زیرا در صورت عدم الحاق باید ماقبل یاء به مناسبت یاء مكسور شود (منی، عنی) ولی غیر از این دو حرف از حروف جاره نون و قایه به آن متصل نمی‌شود.

لدن: الحاق نون در آن کثیر است و شش نفر از قراء سبعه با نون خوانده اند: قد جعلت من لدنی عذرًا.

قدنی، قطنی: الحاق نون در آن کثیر است، و گاهی اوقات حذف هم دیده شده.

فتح قاف و سکون طاء: قَطٌ

فتح قاف و کسر طاء: قَطٌ

لغات قَطٌ

فتح قاف و سکون طاء با نون و قایه و مکرر: قَطْنِي، قَطْنِي

فتح قاف و تشدید طاء با تکرار: قَطّْ، قَطّْ

استعمال
نون و قایه

باب چهارم

علم

۳۶	- علم (تعریف و اقسام)
۳۷	- احکام علم (۱)
۳۸	- احکام علم (۲)
۳۹	- تقسیم بندی های دیگر علم

علم‌ه: کجعفر و خرنقا

اسم یعنی المسمی مطلقا

اسمی است که مطلقاً مسمی را معین می‌کند.

اسم: جنس تعریف است.

یعنی المسمی: فصل اول است و نکرات را خارج می‌کند.

مطلقاً: فصل دوم است و مقیدات را خارج می‌کند چه مقید لفظی چه مقید معنوی.

تعریف

۱- موصول: جائی از اکرمک؛ تعیین از جای بوسطه صله است که قید لفظی است.

۲- معرف به "ال": الرجال؛ تعیین الرجال بوسطه "ال" است.

۳- اسم مضارف به یکی از معارف: غلام زید؛ تعیین غلام بوسطه اضافه شدن است.

علم

۱- اسم اشاره: تعیین ذات در اسم اشاره به سبب محسوس و مشاهد بودن مشار الیه است.

۲- ضمیر: تکلم، خطاب و غیبت.

اسم: آنچه که نه کیه است و نه لقب.

کنیه: چیزی که به واسطه "اب" یا "ام" مصدر شده باشد: ابوالحسن، ام کلثوم (برخی قائل به "ابن" و "ابنه" نیز هستند)

اقسام

لقب: چیزی است که دلالت بر مدح یا ذم می‌نماید؛ امیر المؤمنین، امام الفاسقین.

از حیث لفظ: کنیه چیزی است که مصدر را باشد به سبب یکی از چهار لفظ مذکور و لقب به آنها مصدر نمی‌شود.

نکته: فرق بین لقب و کنیه: از حیث معنی: در لقب "ملقب به" به سبب معنای لقب مدح یاد نمی‌شود مانند جلال الدین یا امام الفاسقین، اما در

کنیه "مکنی" به سبب لفظ کنیه مدح یا ذم نمی‌شود بلکه تعظیم به سبب تصریح ننمودن اسم است.

باید لقب از اسم موخر باشد، و
واجب است گفتن علی امیر
المؤمنین و اگر بگوییم امیر
المؤمنین علی غلط است، چرا که
لقب غالباً از اسم غیر انسان
نقل شده است و اگر لقب مقدم
شود گمان می‌شود مراد معنای
اصلی است و اگر از اسم موخر
شود این گمان پیش نمی‌آید.

اسم و لقب

اجتماع لقب، کنیه و اسم

تقدیم هر یک بر دیگری جایز
است؛ ابو علی بطه

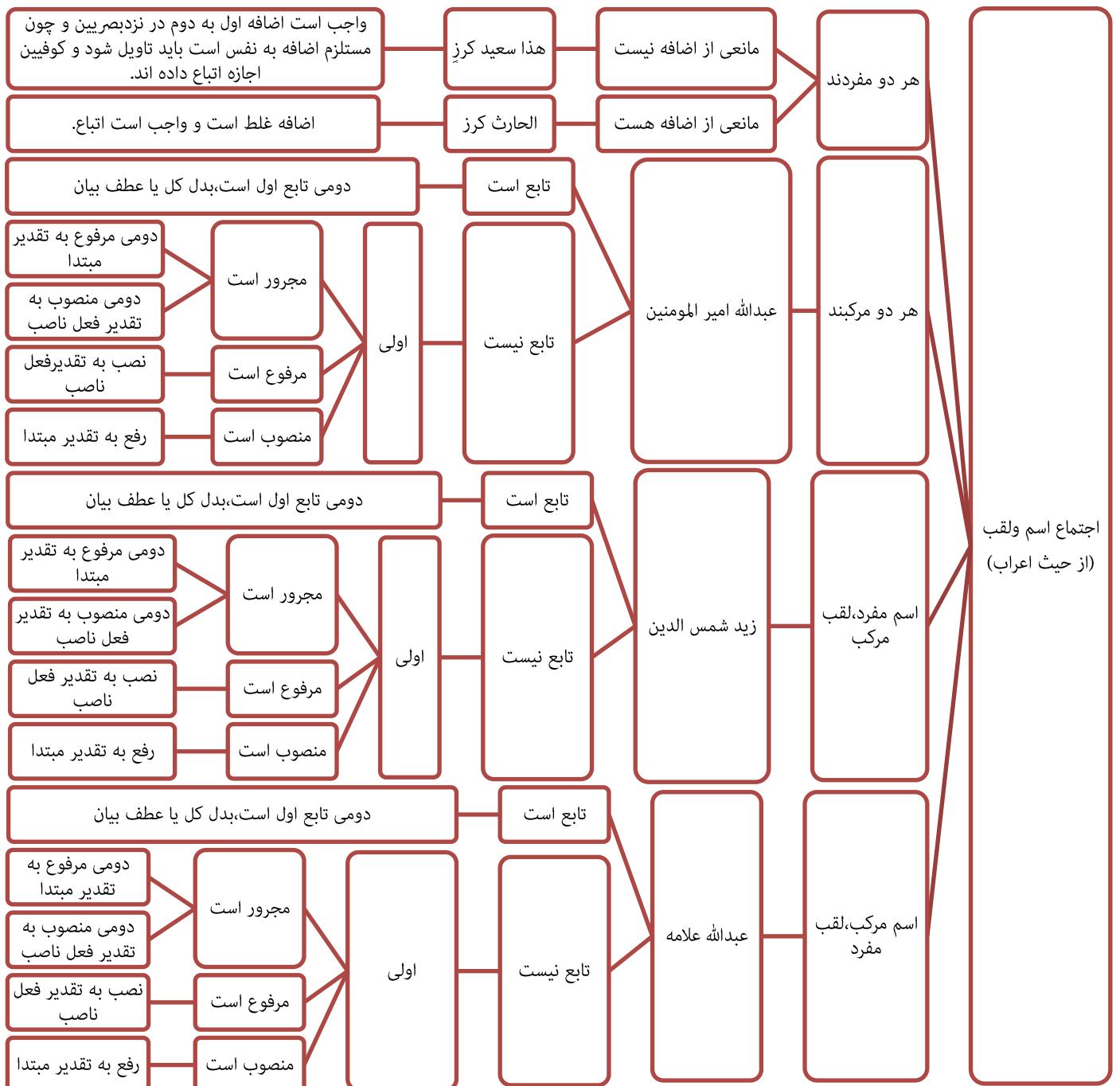
لقب با کنیه

تقدیم هر یک بر دیگری جایز
است؛ ابوالحسن علی

اسم و کنیه

حتما، والا اتبع الذی ردد

وان یکونا مفردین فاضف



وذوارتجال: کسعاد و اسد

ومنه منقول: کفضل و اسد

تعریف: در اصل برای چیزی وضع شده و در آن معنا استعمال شده و بعد از آن معنا نقل یافته و بواسطه مناسبتی که بین معنای اول و دوم است، علم برای چیز دیگری شده است.

منقول از اسم معنا (مصدر): فضل

منقول از اسم عین (قائم به نفس): اسد

منقول از صفت: حارت، حاتم

منقول از فعل ماضی: شمر (اسم اسب حجاج)

منقول از فعل مضارع: یزید (لعنہ اللہ علیہ)

منقول از فعل امر: اصمت

منقول

علم

اقسام

مرتجل

بالغله

علمی که ملاحظه مناسبت در آن نشده، از جهت آنکه ابتدا بدون فکر و اندیشه لفظ علم شده در این صورت برای لفظ معنای دیگری نخواهد بود و یا آنکه برای لفظ معنای دیگری بوده ولی آنکه لفظ را علم قرار داده از آن معنا و استعمال اطلاع نداشته و در این صورت هم مناسبت رعایت نشده است.

نه منقول نه مرتجل

مفرد

اسمیه: زید منطلق

اسنادی

فعلیه: تابط شر

اضافی

جز اول می‌تواند کیه باشد میتواند غیر کنیه باشد، معرب به حرکات باشد یا به حروف: ابی قحافه، عبد شمس

جزء دوم می‌تواند منصرف باشد یا غیر منصرف: عبد الشمس (علمیت و تائیث)

تعریف: مرکبی است که از دو اسم گرفته شود و یک اسم شود و اسم دوم نسبت به اسم اول به منزله تا تائیث است به این گونه که در نسبت حذف می‌شود.

علم

مرکب

سیبیویه: جز دوم مبني بر کسر است، مبني می‌شود به خاطر اينگه مرکب از اسم و صوت است و شبهات اهمالی به حرف دارد اما کسره گیرد به جهت النقا ساکین و برحی اعراب غیر منصرف به آن میدهدند.

به "ویه" ختم می‌شود

اعراب غیر منصرف می‌گیرد.

به ویه ختم نمی‌شود:

اقسام

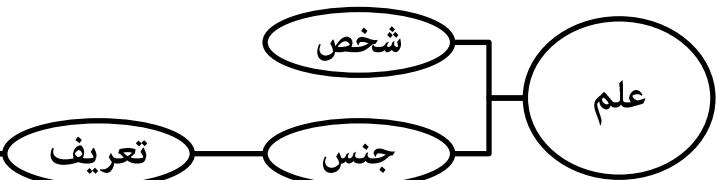
مزجی

گاهی اضافه می‌شود.

گاهی مبني می‌شود.

اجزاء سیوطا

از حیث لفظ علم است و با او معامله معرفه می شود اما از حیث معنا مانند اسم جنس نکره است و معنای عام و شمولیت دارد و مختص به فرد معینی نیست.



علم برای اعیان وذوات
است؛ ام عریط.

اقسام

علم برای معانی و امور
غیر قائم بذات
است؛ فجار، سخان.

باب پنجم

المراجع

۱۴۲ اسم اشاره

بذا لمفرد مذكر اشر

چیزی است که دلالت و اشاره بر ذاتی می نماید

تعريف:

قريب:ذا

متوسط:ذاك

بعيد:ذلك

قريب:ذى،ذه،ذه
هى،تى،تا،ته

متوسط:تيك

بعيد:تلک

قريب:ذان (مرفعي)

ذين (منصوب و مجروري)

متوسط:ذانك

بعيد:ذانك

قريب:ثان (مرفعي)

تين (منصوب، مجروري)

متوسط:ثانك

بعيد:ثانك

قريب:اولى،اولاء

متوسط:اولاك

بعيد:اولائك

بعيد:هناك،ههناك،هنهناك،هنالك،هنالك،ثم،هنا،هنا

قريب:هنا،ههنا

مذكر

مونث

مذكر

مونث

جمع

ثنى

مفرد

مونث

غير مكان

مكان

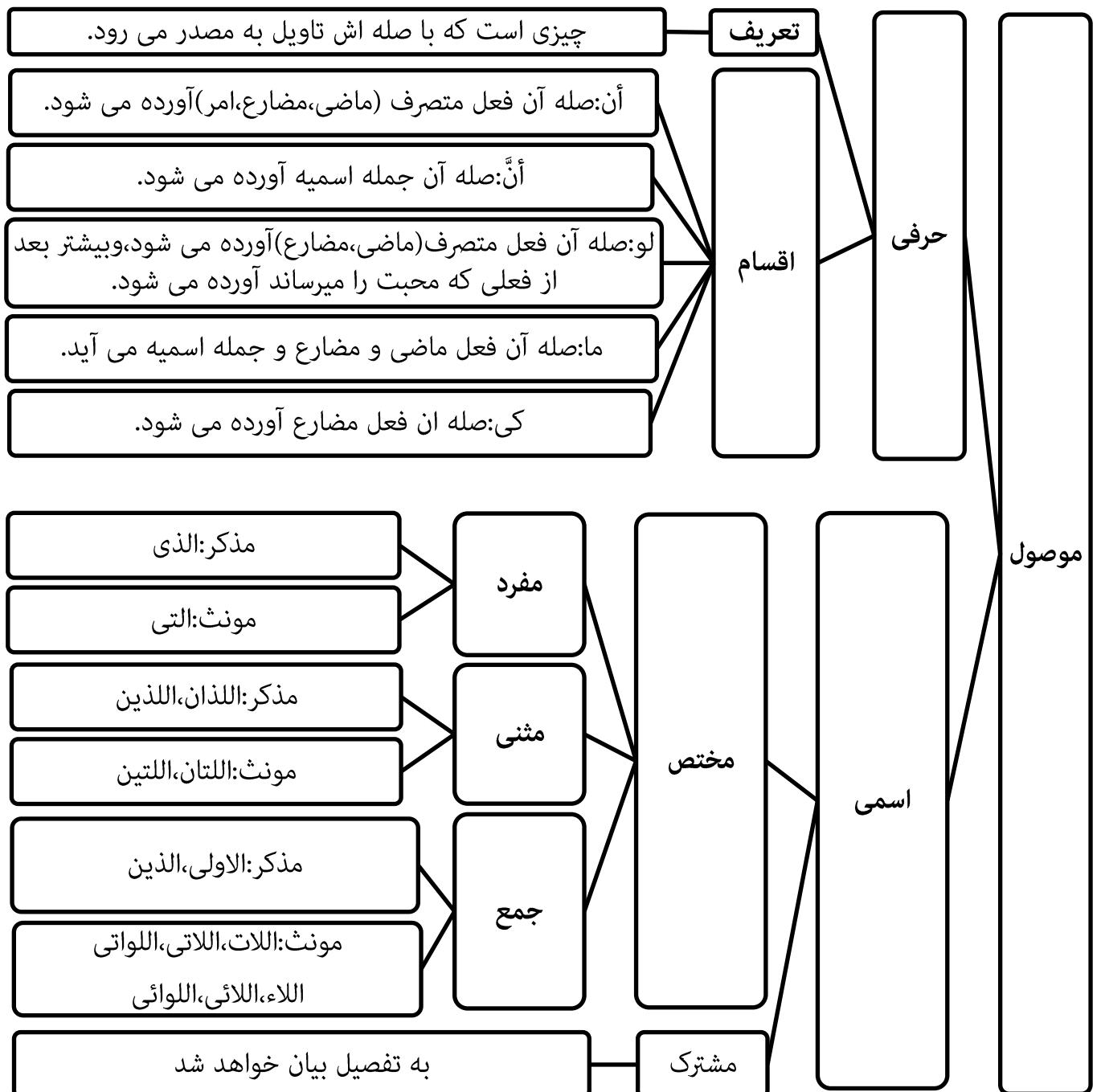
اسم اشاره

اقسام
مشار
اليه

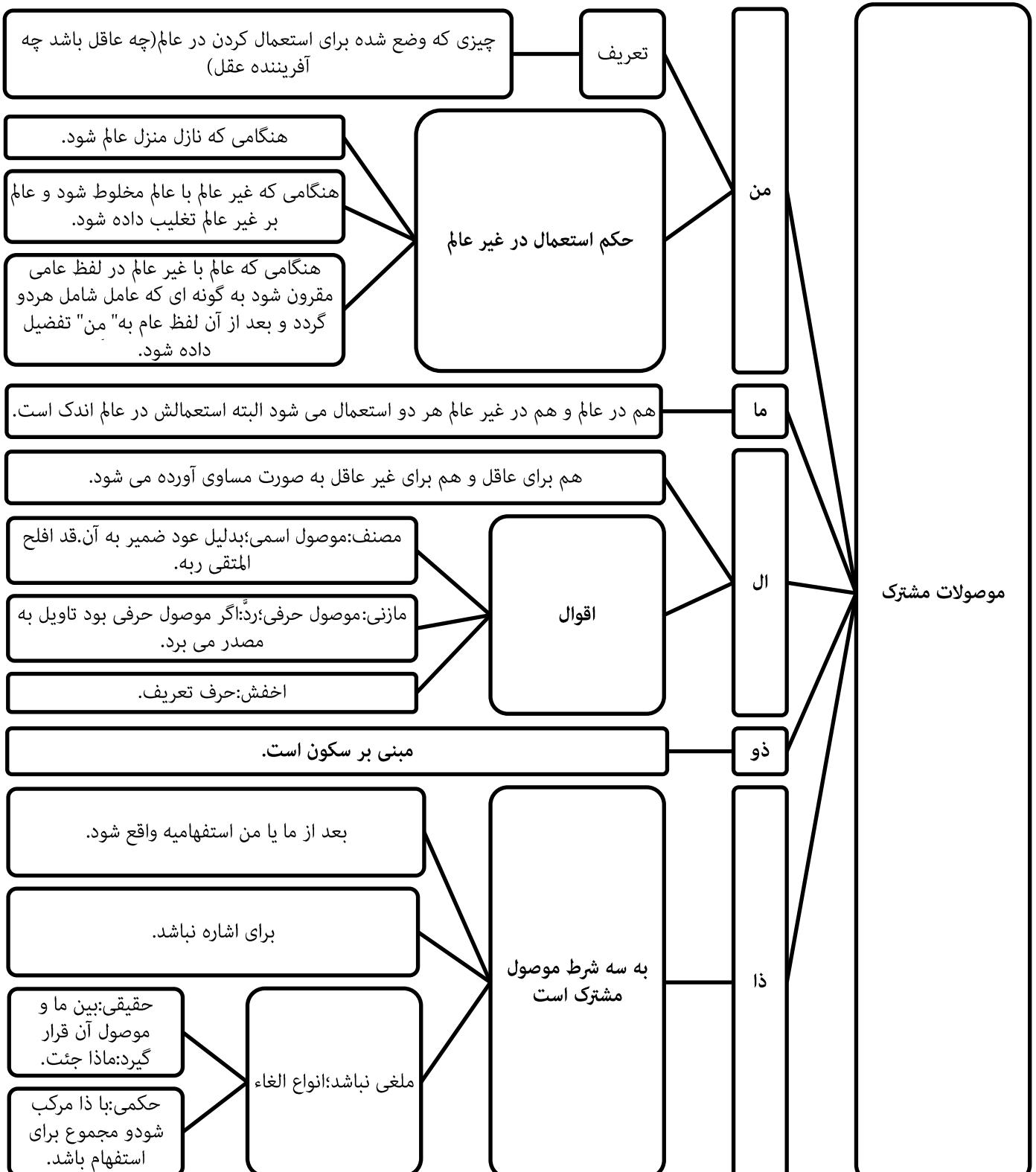
باب ششم

الموصول

۴۳- انواع موصول.....	۱۴
۴۵- موصولات مشترک.....	۱۵
۴۶- اقوال در هذا تحميلين طليق.....	۱۶
۴۷- جمله صله.....	۱۷
۴۸- آئی.....	۱۸
۴۹- احكام جمله صله.....	۱۹



و من و ما، و ال تساوی ما ذکر و هکذا "ذو" عند طیئی قد شهر



کوفین قائلند "ذا" اسم موصول است، بنابر این شرط نیست قبل از ذا من و ما بیاید.

هذا تحميلين طلاق

بصريين قائل اند "ذا" اسم اشاره است و تحميلين حال است.

هذا

شیخ سراج الدين قائل است "ذا"" اسم اشاره است و بعد از آن یک الذى محدودف می باشد؛ هذا الذى تحميلين.

علی ضمیر لائق مشتمله و کلها یلزم بعده صله

چیزی است که بعد از اسم موصول قرار می‌گیرد؛ چه مختص و چه مشترک- و باید داخل آن ضمیر عائدی باشد که مطابق موصول است.

تعريف

صفت صريح: يعني صفتی که در اصل و حال صفت باشد مانند اسم فاعل و مفعول ولی اگر در اصل صفت باشد و اکنون اسم شده باشد صله واقع نمی‌شود: ابطح.

ظرف: المعه.

جمله اسمیه: من القوم الرسول الله منهم.

صله

جواز در حال اختیار.

جواز در حال اضطرار.

جواز با قلت در شعر و غير شعر.

فعل مضارع

صله برای ال

خبریه باشد.

حالی از معنای تعجب باشد.

جمله

اقسام

غالباً مضمون جمله مقصود باشد

قام باشد؛ يعني به صرف ذکر هر کدام متعلق فهمیده شود.

متعلقش فعل باشد.

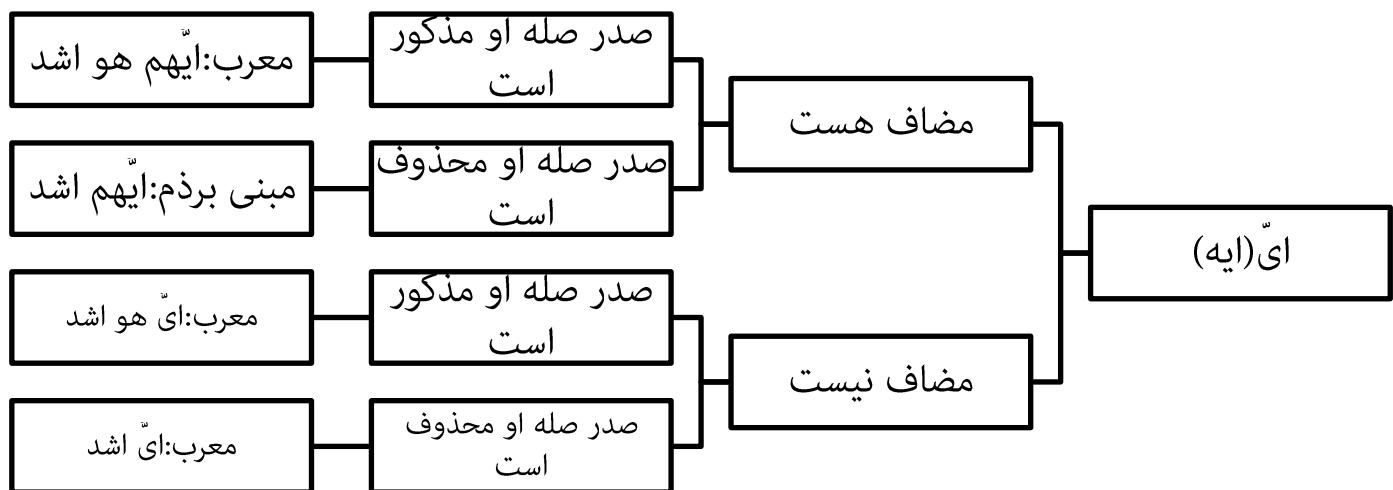
متعلقش مذکوف باشد.

صله برای غير ال

شبه جمله

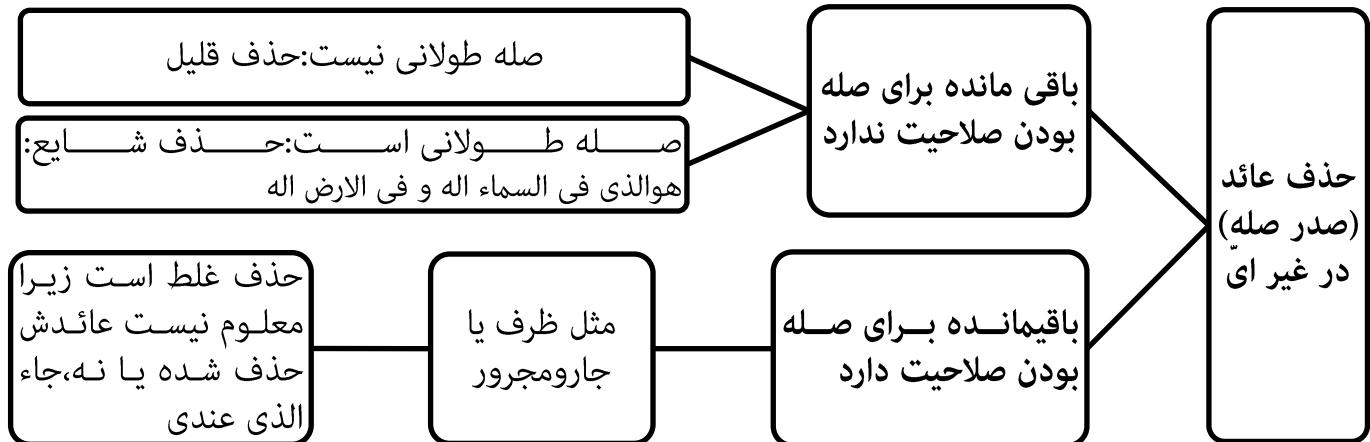
(جار و مجرور و ظرف)

ای کما، واعربت ما لم تضف
و صدر وصلها ضمیر انحذف

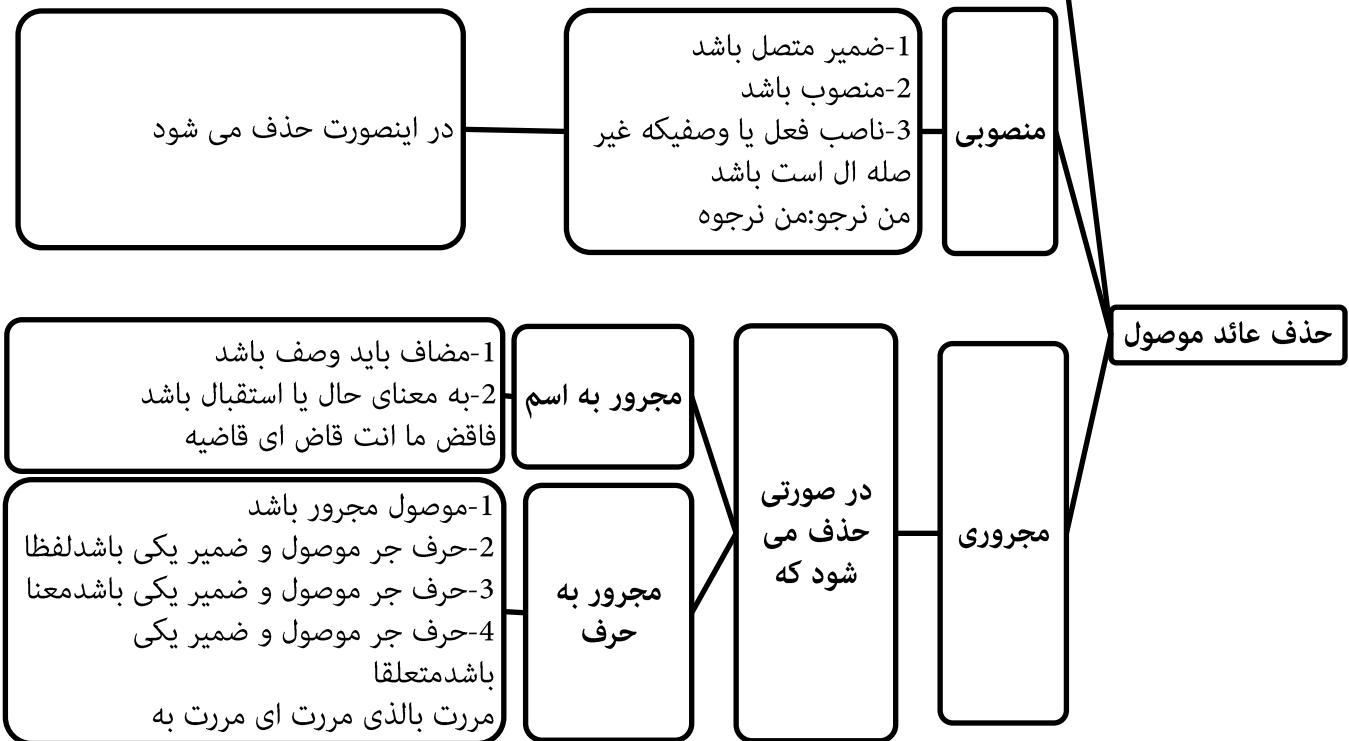


والحذف عندهم كثير ينجلی

ان صلح الباقی لوصل مکمل



مرفوی: حذف نمی گردد مگر اینکه ضمیر منفصل باشد و صدر صله باشد.



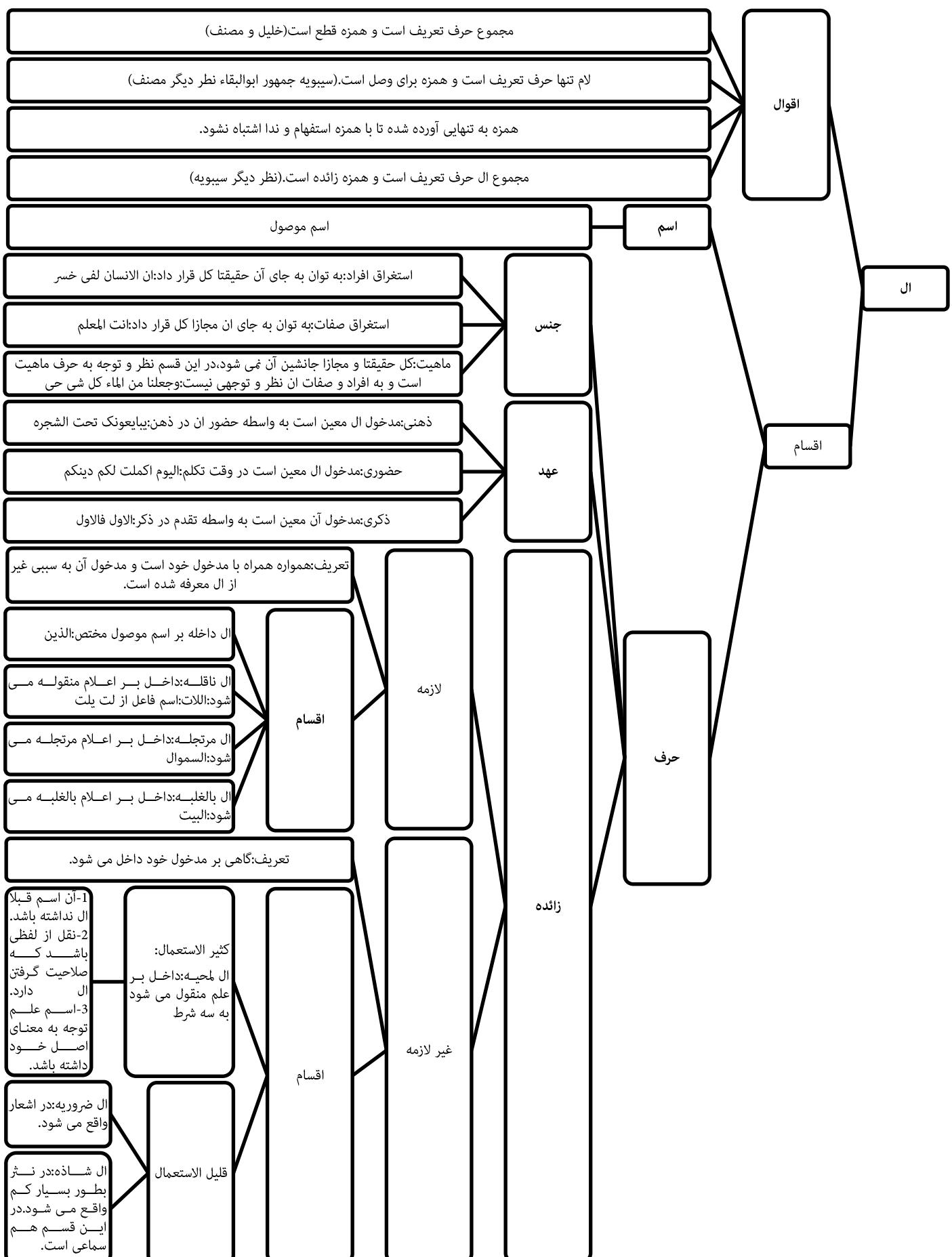
باب هفتم

معرفه به ادات

تعریف

۱۵ ۱۴- اال، اقوال و اقسام

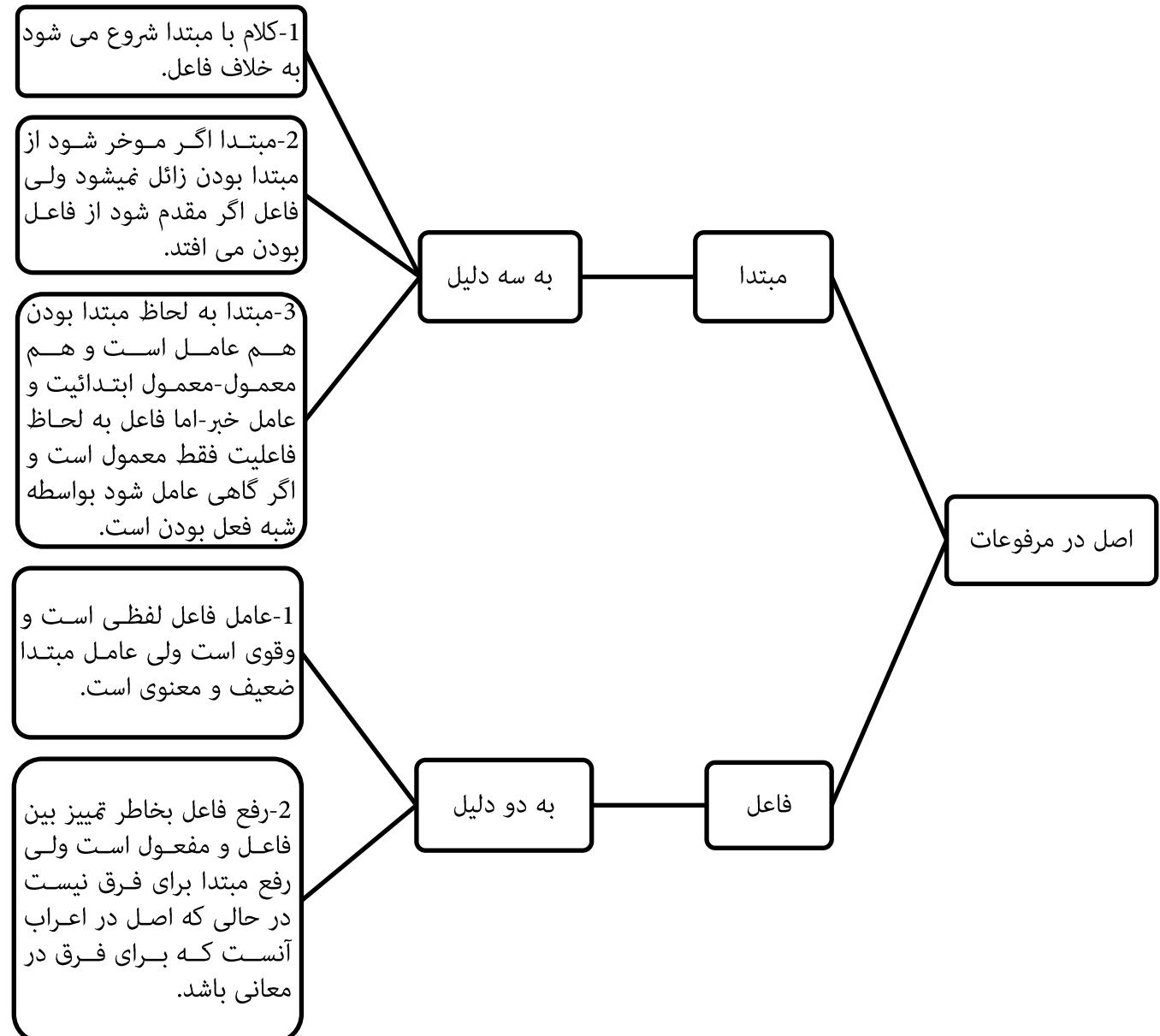
ال حرف تعریف او اللام فقط فنمط عرفت قل فیه النمط

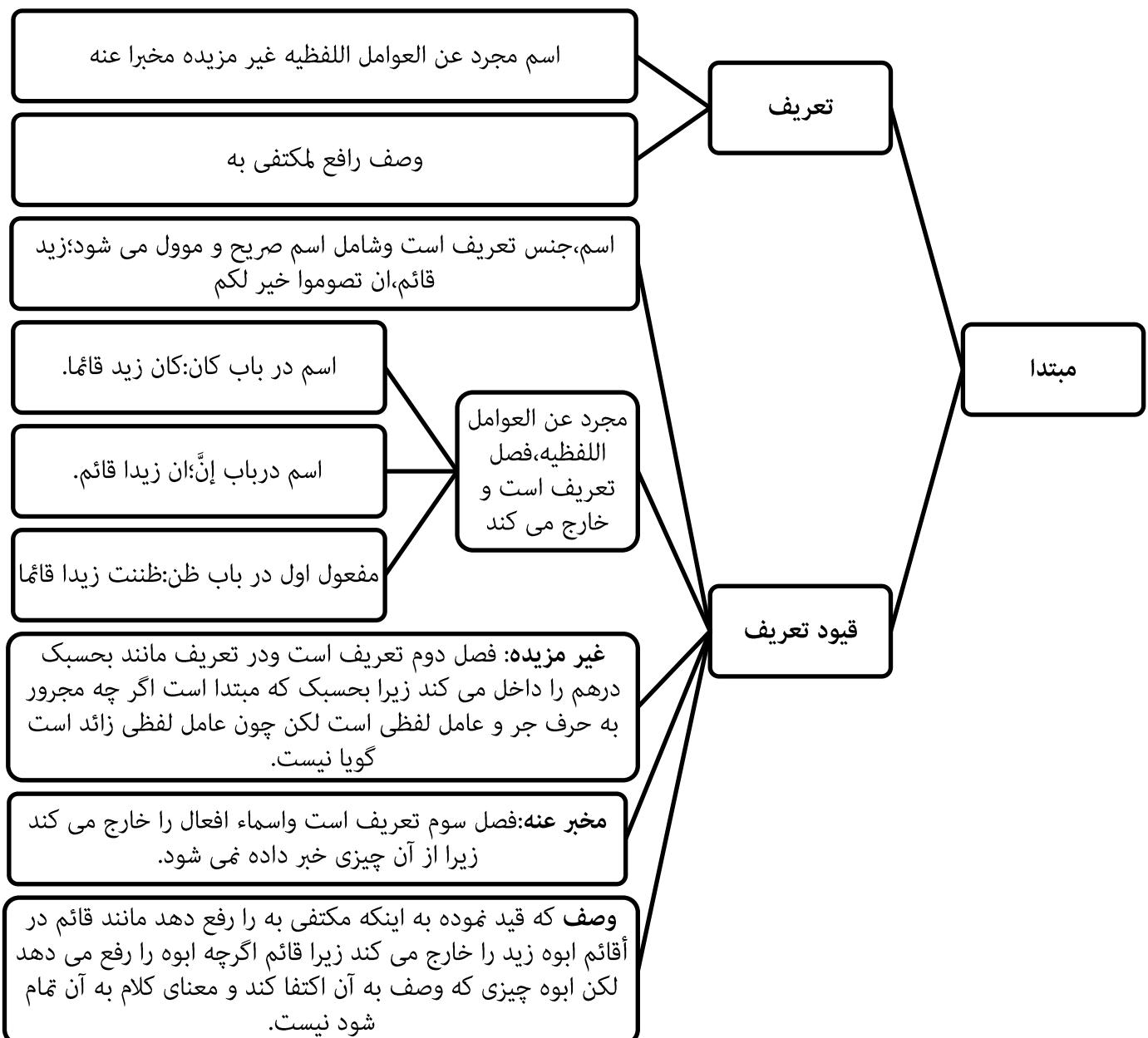


باب هشتم

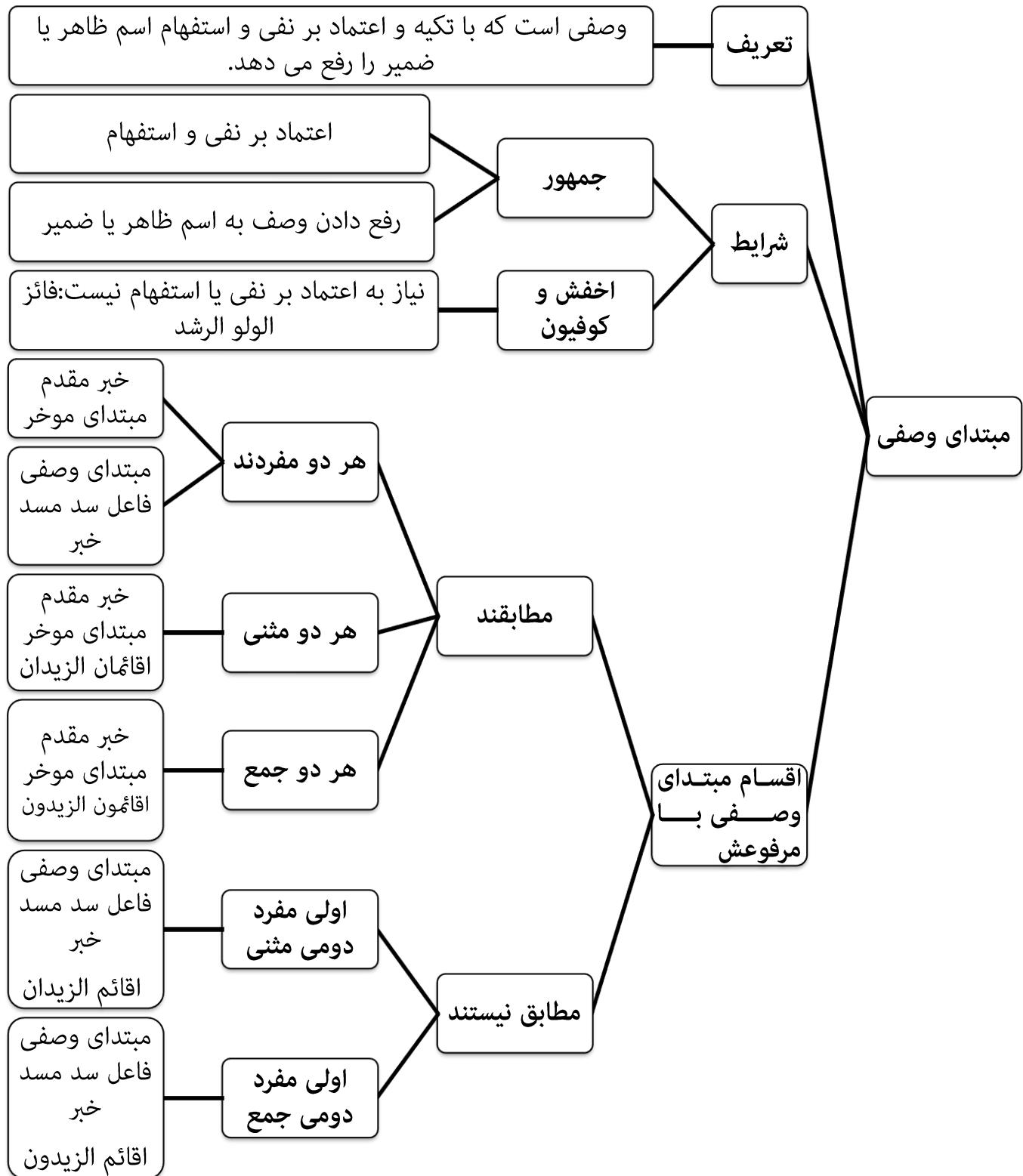
ابتداء

۱۴- اصل در مرفوعات.....	۵۳
۱۴- مبتدا (اسمی).....	۵۴
۱۴- مبتدای و صفتی؛ تعریف و احکام.....	۵۵
۱۴- عامل در مبتدا و خبر.....	۵۶
۱۴- خبر.....	۵۷
۱۴- حالات مبتدا و خبر.....	۵۸
۱۴- مسوغات ابتداء به نکره.....	۵۹
۱۴- تقدم و تاخر مبتدا و خبر.....	۶۰
۱۴- احکام مبتدا و خبر (از نظر حذف و ذکر)	۶۱
۱۴- احکام مبتدا و خبر (از نظر تعدد).....	۶۲



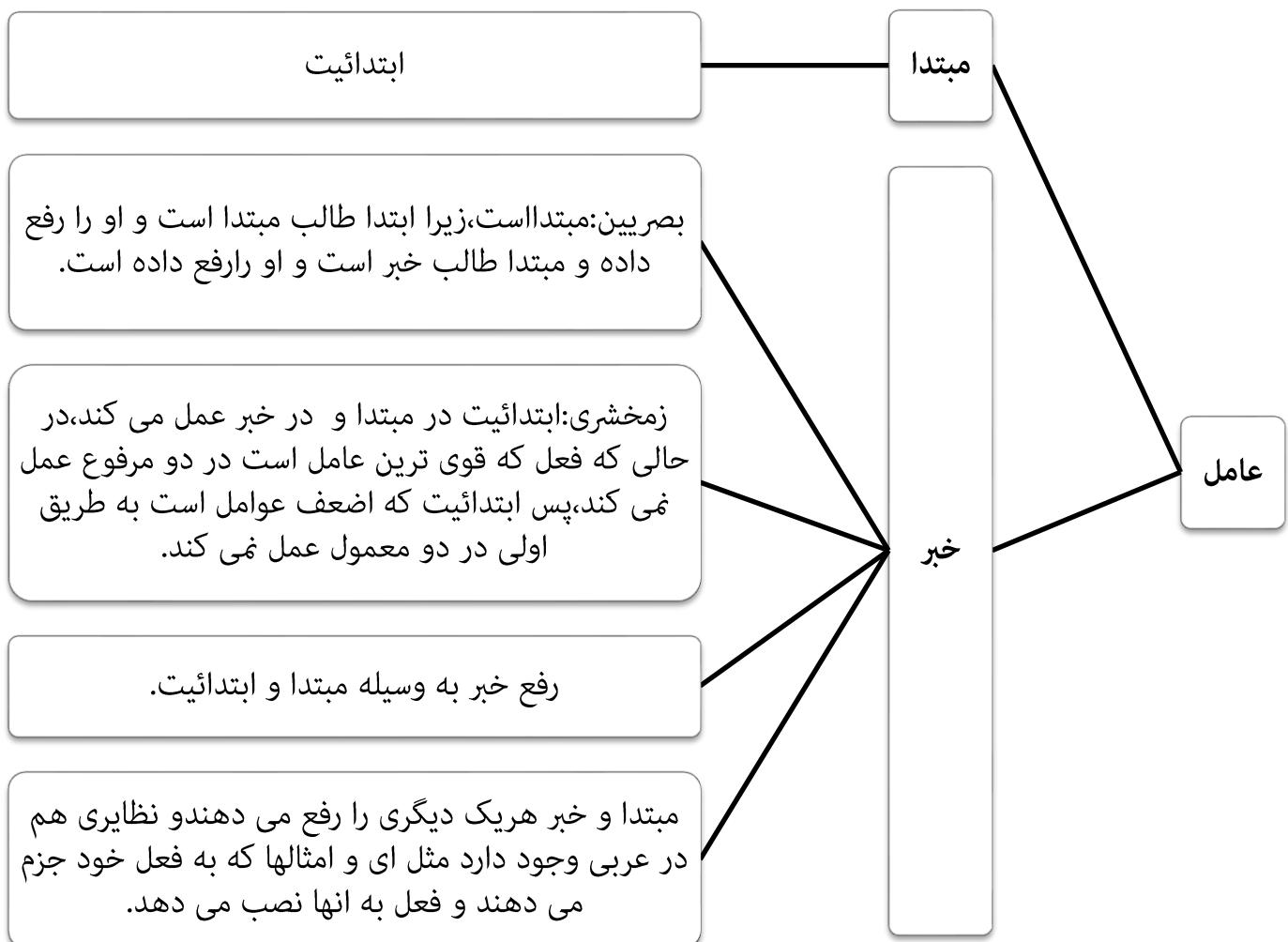


و اول مبتدا و الثانی فاعل اغنى فی "اسار ذان"



کذاک رفع الخبر بالمبتدا

ورفعوا مبتدا بالابتداء



والخبر الجزء المتم الفائد حالله بر و الايادي شاهده حاوى معنى الذى سيقى له و مفردا ياتى و ياتى جمله

تعريف: چیزی است که عوامل بر لفظ او مسلط باشند یعنی لفظ او به سبب عوامل تغییر کند.

رفع؛ زید قائم ابوه

نصب؛ هذا ضارب ابوه عمرا

جر؛ هذا غلام عمرو

غير عامل، هذا زيد

مراد از جامد اسمی است که متضمن معنی و حروف فعل نباشد.

دارای ضمير است.

قاد ضمير، اسمی دارای ضمير است که بتواند اسم ظاهر را رفع دهد و رفع به اسم ظاهر منحصر به فعل شبه فعل است.

اسم ظاهر را رفع نداده باشد

جاری به من هی له باشد و اگر جاري به غير من هي له بود بارز کردن او واجب است

اسم ظاهر را رفع نداده باشد

جاری به من هی له باشد و اگر جاري به غير من هي له بود بارز کردن او واجب است

تعريف: عوامل به لفظ او مسلط نباشد بلکه بر محل او تسلط دارد.

اسمیه

فعلیه

شرطیه

ظرفیه

بارز؛ زید قام ابوه

مستتر؛ بید قائم

محذوف؛ الدرهم قفيز بدرهم اي منه

در صورتی که عین مبتدا در خبر آورده شود؛ الحالقه ما الحالقه

در صورتی که در جمله خبر لفظ عامی باشد که شامل مبتدا و خیر مبتدا شود

جمله خبریه در معنا مبتدا باشد

ظرف یا جارو مجرور که متعلق به فعل استقر یا اسم فاعل کائن می باشد

والخبر الجزء المتم الفائد

و مفردا ياتى و ياتى جمله

عوامل

تقسیم اول

فرد

جامد

اقسام

تقسیم دوم

مشتق؛ زید
قائم

موول به
مشتق؛ عمر
اسد ای
شجاع

وجود

ضمیر

نيازمند

جيمله

اقسام

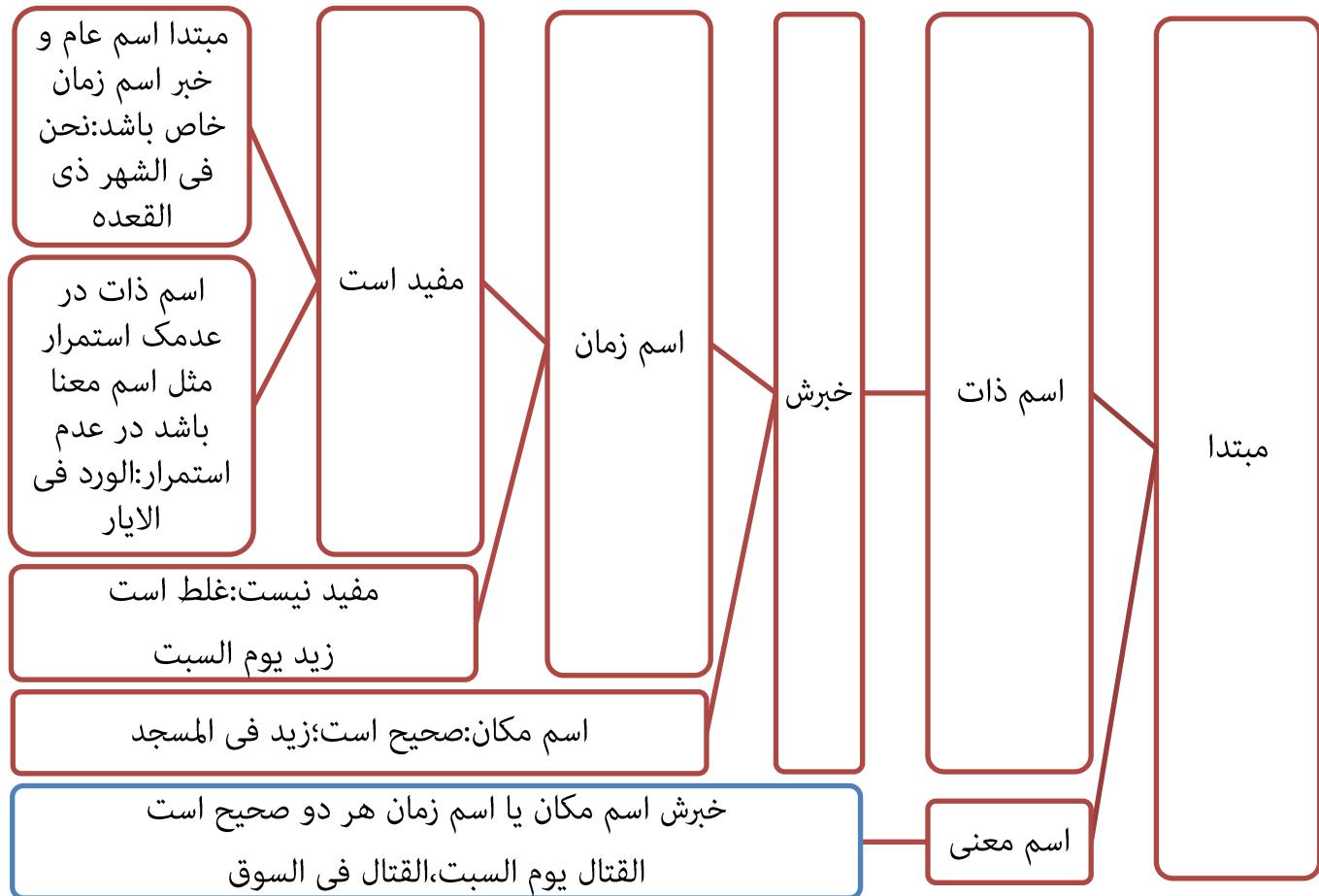
رابط

بي نياز

شبيه جمله

خبر

ولا يكون اسم زمان خبرا
عن جثه و ان يفد اخبرا



ولا يجوز الابتداء بالنکره
ما لم تفـعـنـد زـيـد نـمـرـه

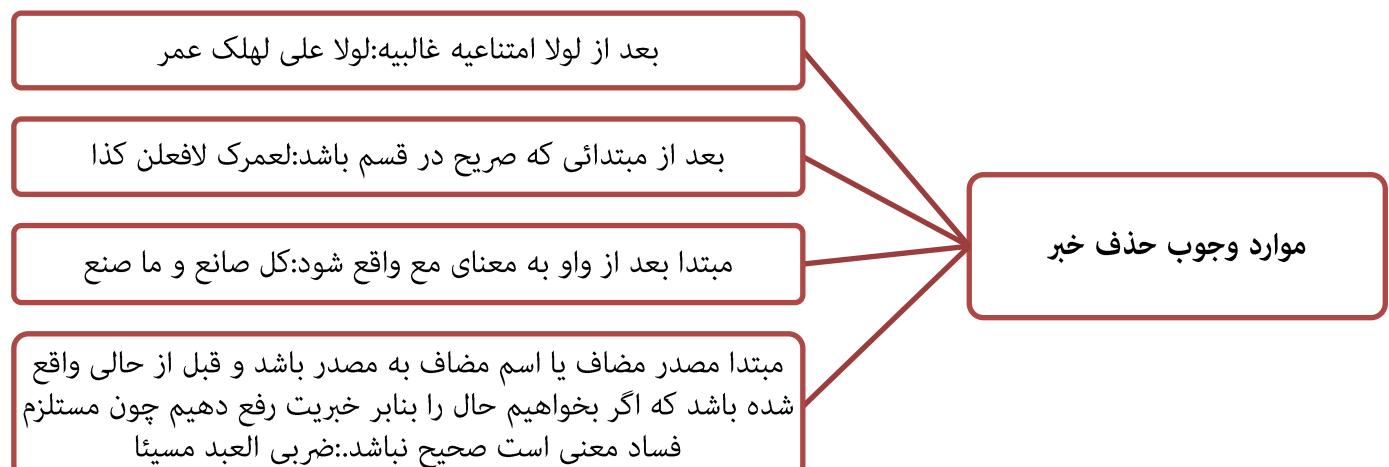
مسوغات ابتداء به نکره

- | | |
|----|---|
| ۱ | خبر، ظرف یا جارو مجرور مختص باشد که مقدم شده است. منظور از مختص، معین بودن است و تعیین به این است که ظرف مضاف به معرفه و مجرور معرفه به ال باشد. عند زید نمره، فی الدار زید |
| ۲ | اسم نکره بعد از استفهام قرار گیرد. هل فتی فیکم؟ |
| ۳ | اسم نکره بعد از نفی قرار گیرد. ماخل لنا! |
| ۴ | اسم نکره موصوف باشد. چه وصف مذکور باشد مانند: رجل من الكرام عندنا، چه مقدار مانند: شر اهر ذاناب ای شر عظیم، چه مبتدای نکره خود معنای وصف داشته باشد مانند: رجیل عندنا و چه جانشین از موصوف باشد مانند مومن خیر من الكفار ای رجل مومن. |
| ۵ | نکره عامل در مابعد باشد. رغبه فی الخیر خیر |
| ۶ | نکره به مابعد اضافه شود. عمل بر یزین |
| ۷ | در نکره معنای تعجب باشد. ما احسن زیدا |
| ۸ | در نکره معنای دعا باشد. (چه به خیر و چه به شر (نفرین)) سلام على ال یاسین، ویل للمطففین |
| ۹ | نکره اسم شرط باشد. من یقم اقم معه |
| ۱۰ | نکره جواب سوال باشد. من عندک؟ - رجل |
| ۱۱ | نکره مفید تعمیم (عمومیت) باشد. کل یموت |
| ۱۲ | نکره بعد از اذا فجائیه باشد. خرجت اذا اسد فی الباب |
| ۱۳ | نکره بعد از واو حالیه باشد. جاء و نجم اضاء |

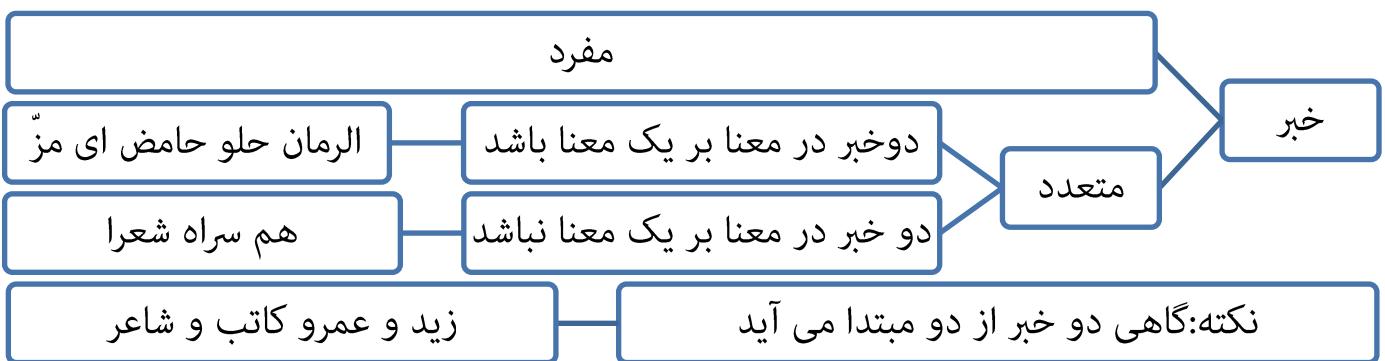
والاصل فى الاخبار ان توخر اذ لا ضررا و جوزوا التقديم

آنکه مبتداو خبر از لحاظ تعريف و تنکير، مساوى باشد؛ در اين مورد مبتدا مقدم و خبر موخر مى شود تا اشتباه پيش نيايد؛ زيد صديقك، البته در صورتى که قرينه باشد تقديم خبر جاييز است: بنو ابناءنا، افضل منک افضل مني		۱	موضع انتناء به تقدير
خبر فعلی باشد که ضمیر مستتری را که به مبتدا بر می گردد رفع داده باشد خبر فعلی باشد که ضمیر مستتری را که به مبتدا بر می گردد رفع داده باشد؛ در اینصورت اگر خبر مقدم شود، مبتدا با فاعل اشتباه می شود؛ زید قام، اما اگر ضمیر ظاهر را رفع داده بود تقديم خبر جاييز است: قاما الزيدان		۲	
خبر، به واسطه نفي و الا يا انها، محصور فيه باشد. ما زيد الا شاعر، اما زيد شاعر		۳	
خبر به مبتدائي که بر سر آن لام ابتداء آمده استداد داده شود. لزيد قائم		۴	
خبر، به مبتدائي استداد داده شود که لازم الصدر بنفسه وبالاصاله: من لی منجدا بالغله و بالعرض: فتنی من وافد است.		۵	
در جايی که مبتدا نکره باشد و خبر ظرف یا جارو مجرور باشد: عندي درهم، لی وطر در جايی که مبتدا نکره و خبر جمله باشد: قصدک غلامه رجل وقتی ضمیری از مبتدا به خبر (یا یکی از متعلقاتش) ارجاع داده شود: فی الدار صاحبها در جايی که خبر صدارت طلب باشد: این زید؟ وقتی مبتدا محصور فيه باشد: ما شاعر الا زيد		۱ ۲ ۳ ۴ ۵	موضع وجوب به تقدير

و حذف ما يعلم جائز كما تقول زيد بعد من عندكما



واخبروا باشین او باکثرا
عن واحد کهم سراه شعرا



باب نهم

کان و اخواتها

(افعال ناقصه)

۱- کان و اخواتها (افعال ناقصه) ۶۴

۲- احکام اختصاصی کان ۶۵

تنصبه ککان سیدا عمر

ترفع کان مبتدا اسماء و الخبر

تنصبه ککان سیدا علی

ترفع المبتدا اسماء و يلي

افعالی هستند که بر سر مبتدا و خبر داخل میشوند و مبتدا را به عنوان اسم خود رفع و خبر را به عنوان خبر خود نصب می دهند.

تعريف

کان، ظل، بات، اضحی، امسی، صار، لیس

زال، برج، فتی، انفك

مقسم اول

شرط عمل کردن در این افعال اینست که تکیه بر نفی یا شبه نفی (دعا و نهی) کنند.

دام

شرط اینکه قبل از آن مای مصدریه زمانیه باشد.

ماضی و مضارع و امرو مصدر و وصف دارند

کان، ظل، بات، اضحی، اصبح، امسی، صار

فقط ماضی و مضارع و وصف دارند

زال، فتی، انفك، برج

مقسم دوم

لیس، دام

فقط ماضی دارند

افعال: آض، رجع، عاد، استهال، قعد، حار، جاء، ارتد، تحول، غدا، راح در عمل و معنا به صار ملحق می شوند.

کان و اخواتها
(فعال ناقصه)

تمامی استعمالات غیر ماضی این نواسخ هم اسم و خبر می گیرند.

ترس از اشتباه باشد.

خبر به الا مقترن باشد.

ممنوع

خبر مضاف به ضمیری باشد که به اسم بر می گردد.

اسم مضاف به ضمیری باشد که به خبر یا جزوی از آن بر می گردد.

غیر از موارد فوق.

واجب

در صورتی که خبر صدارت طلب باشد.

واجب

تقدیم خبر بر اسم

دام و هرچه مقترن به مای مصدریه است.

واجب

هرچه بر سر آن مای نافیه آمده باشد.

واجب

لیس، قعد، جاء.

جائز

تقدیم خبر بر فعل

موارد امتناع تقدیم خبر بر اسم.

ممنوع

غیر از موارد فوق.

جائز

کان به معنای حصل حضر یا وجود باشد.

جائز

امسی و اصبح و اضحی به معنای دخل فی المسأة و الصباح و الاضحی باشد.

جائز

صار به معنای انتقال و رجع باشد.

جائز

برج به معنای ذهب باشد.

جائز

انفك به معنای انفصل باشد.

جائز

دام به معنای بقی باشد.

جائز

فتی و لیس و زال یزال همیشه ناقص اند.

کان عندک زیدا مقیما

ظرف و جارو مجرور

کان آنکه طعامک زید

بر اسم

کان طعامک زید آنک

ظرف و جارو مجرور نیست

طعامک کان زید آنک

جائز است

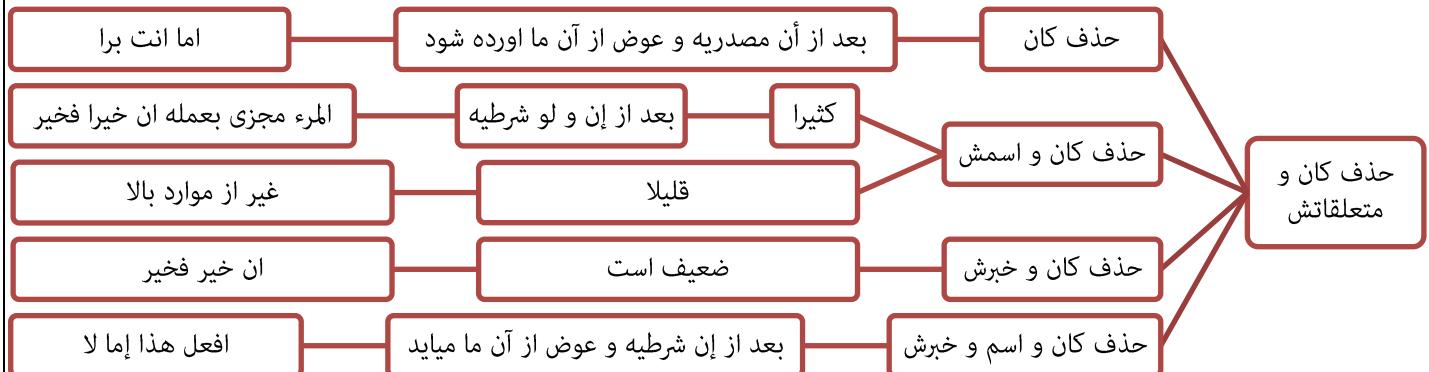
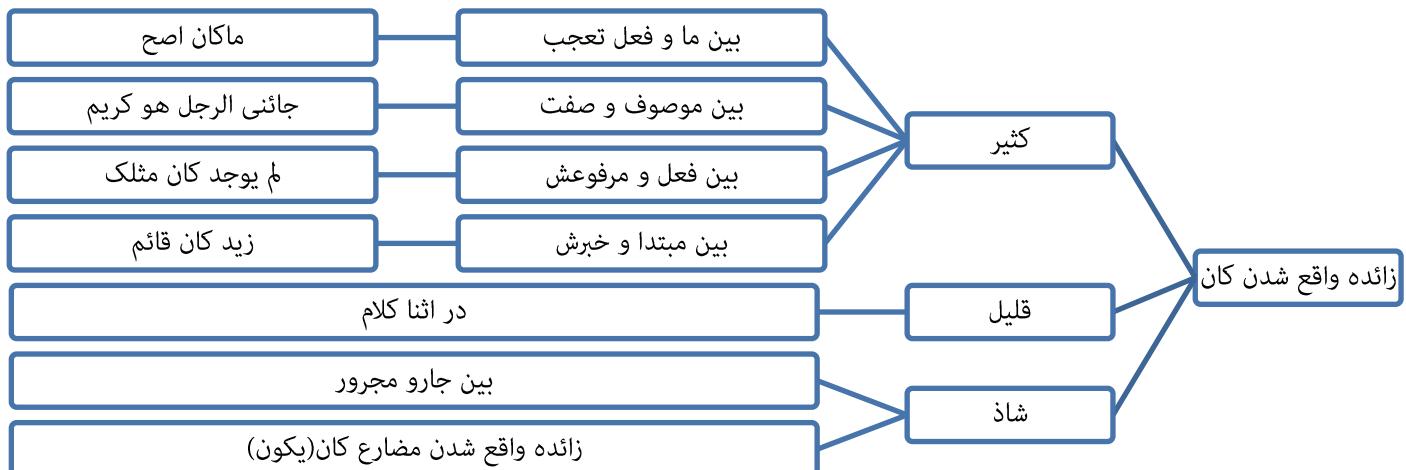
اگر بعد از عامل چیزی واقع شود که مارا به توهمندی بیندازد که معمول خبر است برای آن عامل یک ضمیر شان در تقدیر است.

بر خود عامل

تقدیم معمول خبر

نکته

کان اصح علم من تقدمما وقد تزاد کان فی حشو کما



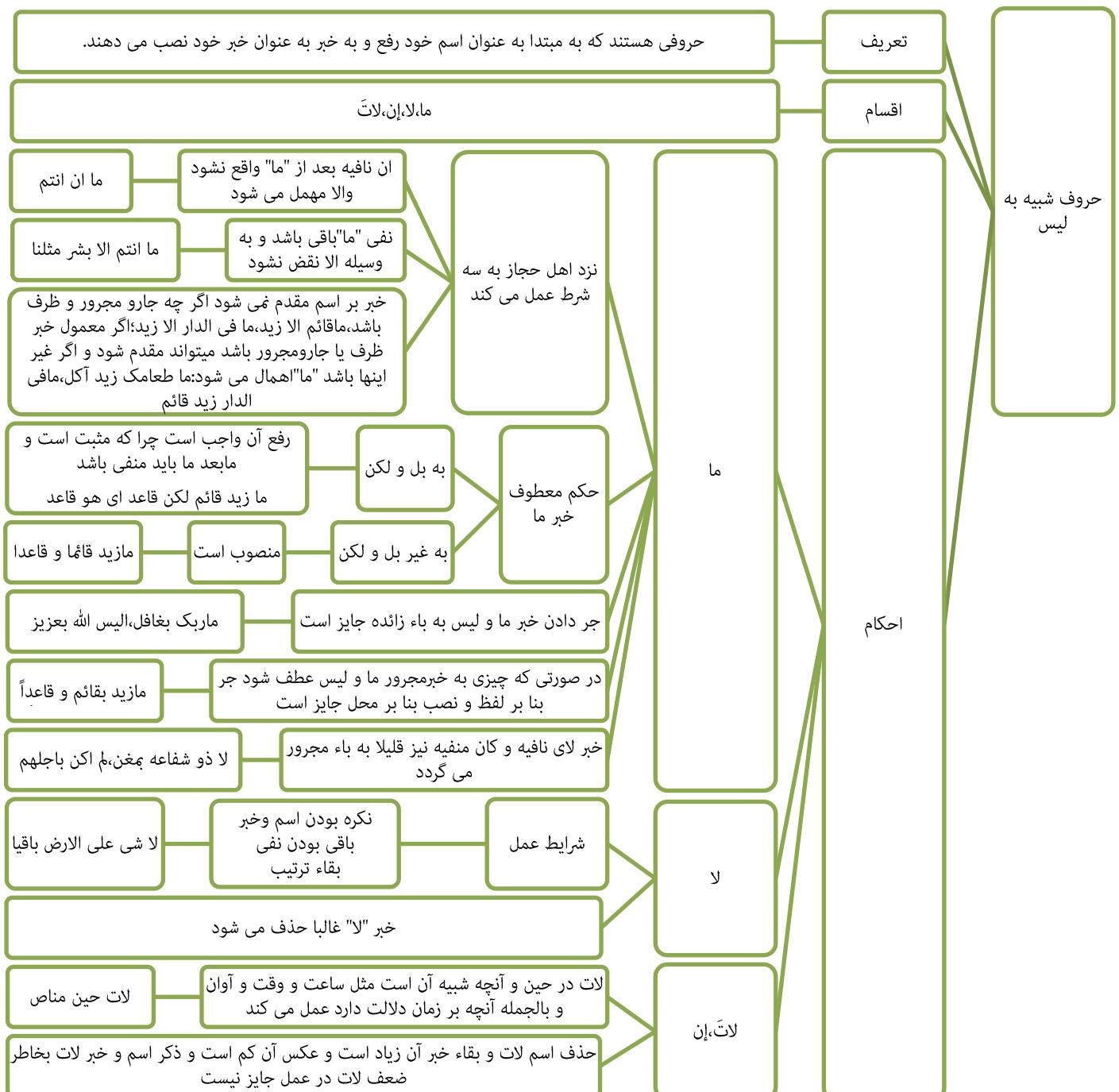
باب دهم

حروف شبیه

به لیست (ما، لا، لات، ان)

۶۷..... ۶۸- حروف شبیه به لیس.....

اعمال لیس اعملت ما دون ان مع بقاء نفی و ترتیب زکن



باب يازدهم

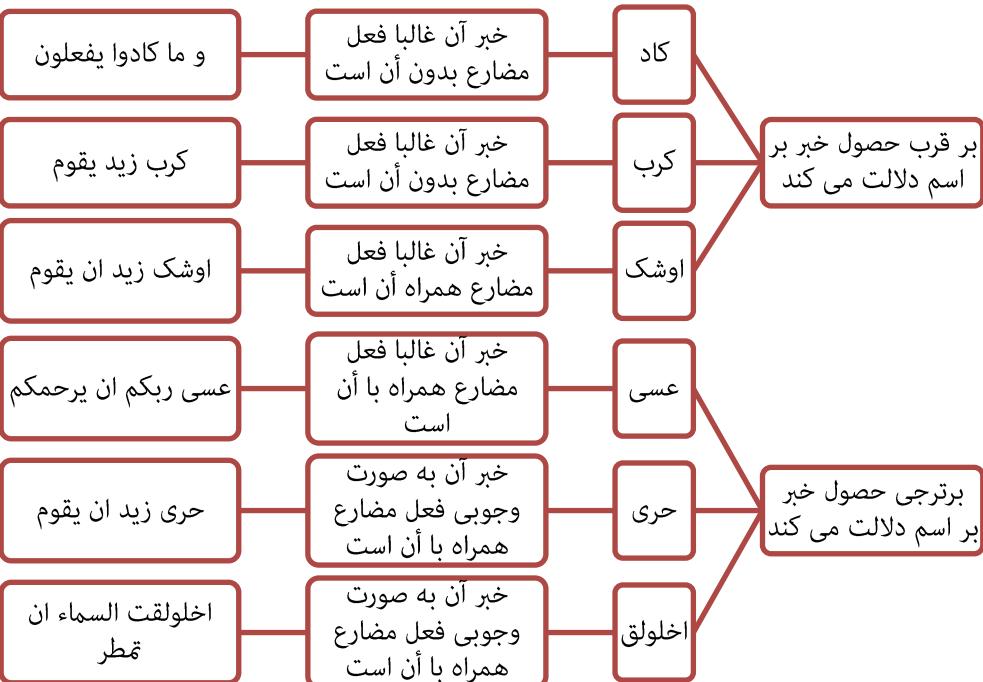
الفعال مقاربه

٤٥- الفعال مقاربه..... ٦٩

کان کاد و عسی، لکن ندر

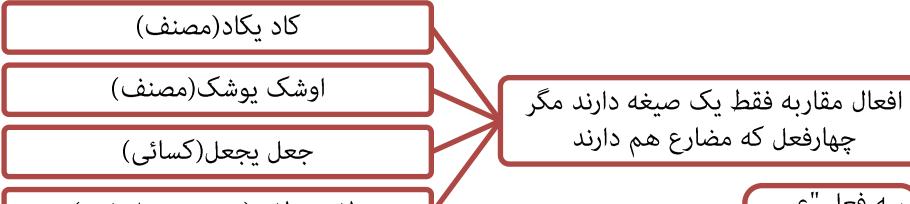
افعالی هستند که بر سر مبتدا و خبر در می آیند و به مبتدا به عنوان اسم خود رفع و به خبر به عنوان خبر خود نصب می دهند.

تعریف



اقسام

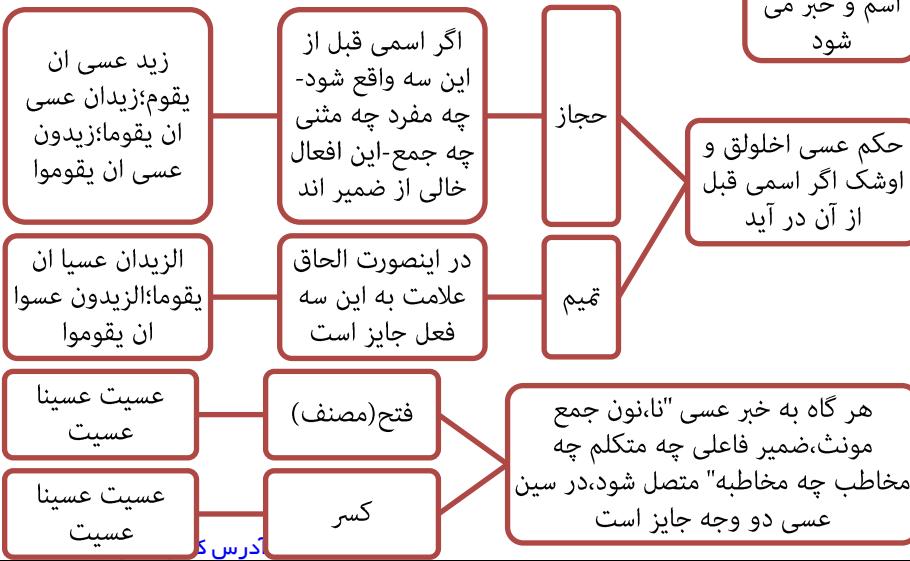
افعال مقاربه



افعال مقاربه فقط یک صیغه دارند مگر
چهار فعل که مضارع هم دارند



سه فعل "عسی"
اخلوق
اوشك" در آنها
آن همراه با فعل
مضارع جانشین
اسم و خبر می
شود



هر گاه به خبر عسی "نا، نون جمع
مونث، ضمیر فاعلی چه متکلم چه
مخاطب چه مخاطبه" متصل شود، در سین
عسی دو وجه جایز است

احکام

باب دوازدهم

حروف مشبه

بالفعل

٧١.....	٥٥- حروف مشبه بالفعل
٧٢.....	٥٦- حکم تقديم خبر حروف مشبه بـ اسم ، همزه إِنَّ
٧٣.....	٥٧- موارد فتح همزه اِنَّ
٧٤.....	٥٨- موارد كسر همزه اِنَّ
٧٥.....	٥٩- موارد جواز وجهين همزه اِنَّ
٧٦.....	٦٠- احكام لام ابتداء
٧٧.....	٦١- حکم معطوف اسم حروف مشبه
٧٨.....	٦٢- حکم تخفيف حروف مشبه

کآن عکس ما لکان من عمل

لآن آن لیت لکن لعل

۱- شباهت به فعل متعدد در اینکه ناصب و رافع اند
جز آنکه در فعل متعدد مرفوع مقدم بر منصوب است.

۲- در اختصاص داشتن به دخول بر اسماء مانند افعال
ناقصه و مقاربه و قلوب.

۳- دخول بر مبتدا و خبر مانند افعال ناقصه و مقاربه و
قلوب.

۴- شباهت به فعل ماضی در اینکه مبني بر فتح است.

سه حرفی: ان، آن، لیت

چهار حرفی: لعل، کآن

پنج حرفی: لکن

تاکید و تحقیق

حرف جواب

تاکید و تحقیق

به معنای لعل

تمنی (خواستن حصول چیزی که توقع آن
نیست) لیت الشباب یعود

استدرآگ (نسبت داده شود به مابعد لکن
حکمی که مخالف ماقبل است) مازید کافر
لکنه جاهل

ترجی (به معنی امیدواری امر
محبوب، خوف داشتن از امر مکروه)

تشبیه، کآن علیا اسد

شباهات

۵- شباهت به
فعل در عدد
حروف

إن

آن

لیت

لکن

لعل

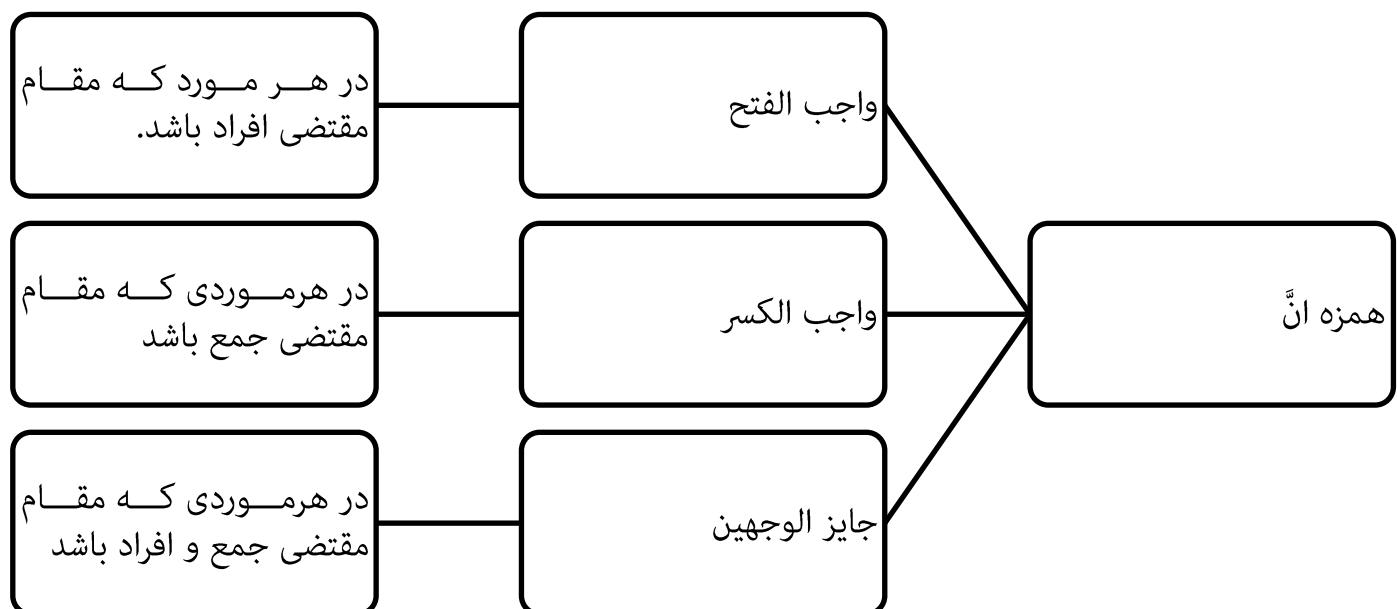
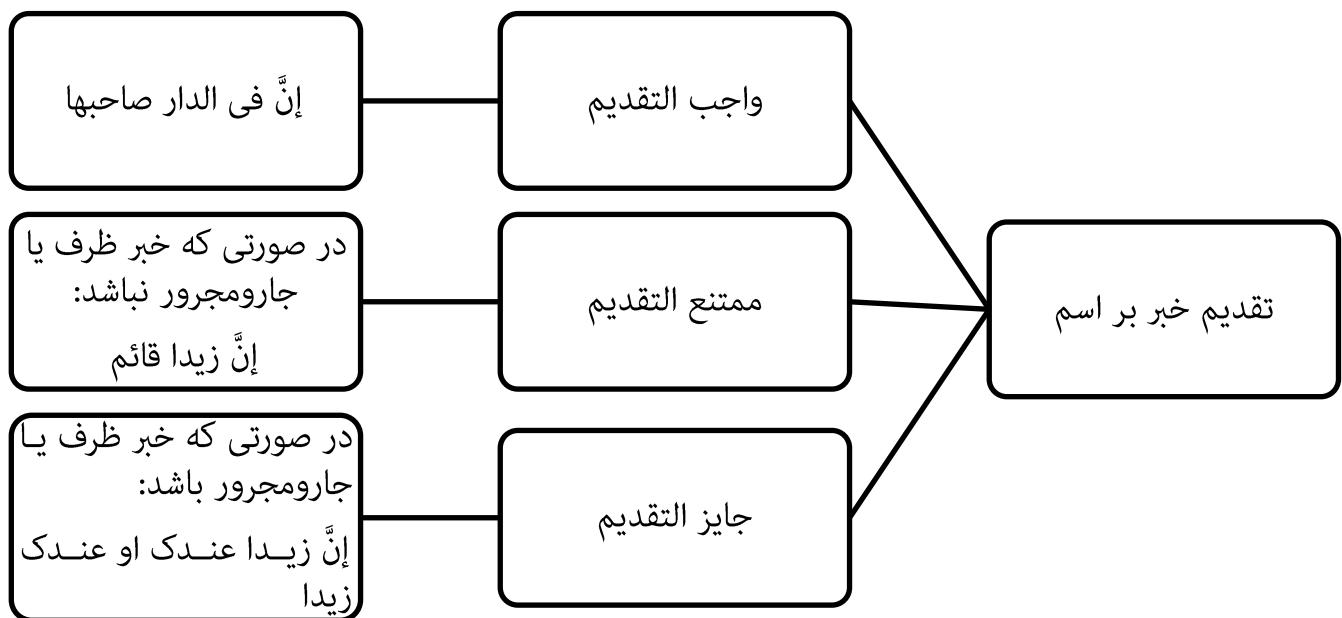
کآن

حروف مشبهه
بالفعل

اقسام

و راع ذا الترتيب إلا في الذي

كليت فيها أو هنا غير الذي



و همز إنْ افتح لسَّدَ مصدر مسدّها و في سوى ذاك اكسر

أنَّ با صله اش فاعل واقع شود؛ اوْم يكفهم انا انزلنا.

أنَّ با صله اش نائب فاعل واقع شود، قل اولى الى انه استمع نفر من الجن.

أنَّ با صله اش مفعول غير محكيه به قول باشد زيرا اگر محكيه به قول باشد كسرش واجب است؛ لا تخافون انكم اشركتم.

أنَّ با صله اش مبتدأ واقع شود؛ و من اياته انك ترى الارض خاسعة.

موارد فتح همزه

أنَّ با صله اش خبر برای اسم معنا که غير قول است باشد؛ اعتقادی انك عالم.

مجرور به حرف؛ عجبت من انك قائم.

أنَّ با صله اش مجرور باشد

مجرور به اضافه؛ انه لحق مثل ما انكم تنطقون.

أنَّ تابع برای يکی از نقوش مذکوره باشد.

فاکسروں کا ابتداء و فی بدء صلہ و حیث ان لیمین مکملہ

- | | |
|---|--|
| ۱ | در ابتدا کلام واقع شود۔ انا انزلناہ فی لیلہ القدر |
| ۲ | در ابتدای صلہ موصول واقع شود۔ و اتیناہ من الکفور ما ان مفاتحہ |
| ۳ | جواب قسم واقع شود۔ حم و الکتاب المیین انا انزلناہ فی لیلہ مبارکہ |
| ۴ | مقول قول واقع شود۔ قال انی عبدالله اتانی الکتاب |
| ۵ | در محل حال واقع شود۔ جاء زید انه راکب |
| ۶ | بعد از فعل قلبی کہ بہ سبب لام از عمل معلق شده واقع شود۔ اعلم انه لذوقی |
| ۷ | صفت برای اسم ذات واقع شود۔ مررت برج لانہ فاضل |
| ۸ | خبر از اسم ذات واقع شود۔ زید انه فاضل |

کسر فتحہ ان

بعد اذا فجاءه او قسمی لا لام بعده بوجهین نمی

بعد از اذا فجائیه واقع شود. خرجت فاذا انک قائم

بعد از فعل قسم که بعد از آن لام ابتدا ذکر نشده واقع شود.
حلفت انک کریم

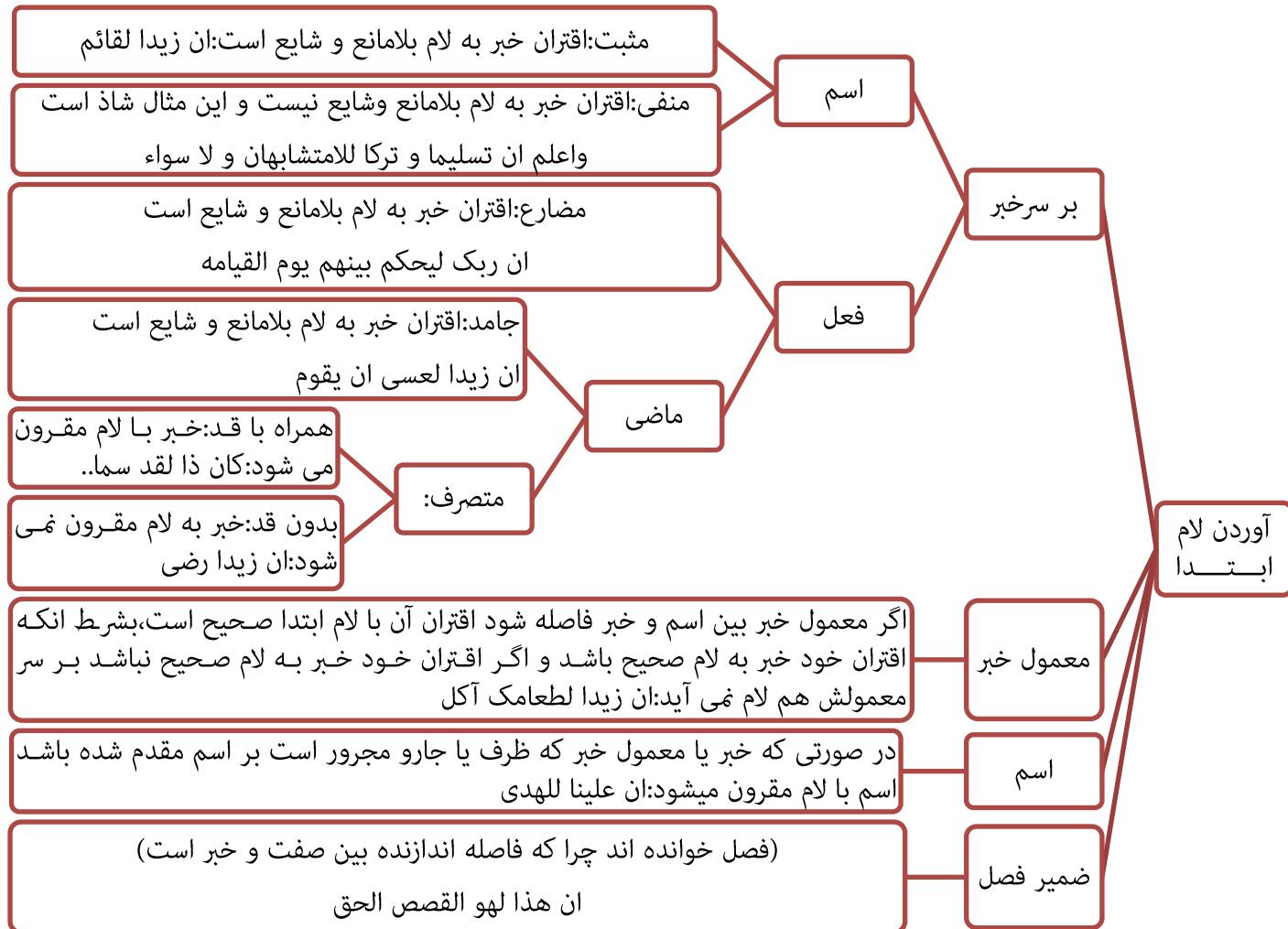
بعد از فاء جزاء شرط واقع شود. کتب ربکم...فانه غفور رحیم

ان با مابعد خبر برای قول واقع شود و خبر ان نیز قول باشد و
فاعل هر دو قول یکی باشد. خیر القول انی احمدالله

در محل تعلیل واقع شود. انا کنا من قبل ندعوه انه هو البرالرحیم

موارد همزه جایز الوجهین

وبعد ذات الكسر تصحب الخبر لام ابتدانا نحو انى لوزر



منصوب ان بعد ان تستكملا

وجائز رفع معطوفا على

عطف بر محل اسم ان است.

عطف بر محل اسم ان و ان است.

معطوف، مبتداست و خبرش بقرينه خبر ان حذف شده است.

رفع معطوف بنابر عطف بر محل اسم ان جایز نیست چرا که توارد عاملین بر معمول واحد پیش می آید.

فراء قائل است اگر اعراب اسم ان مخفی باشد جایز است: ان موسی و زید جاهلان

كسائی قائل است که اينکار مطلقاً جایز می باشد.

لکن و آن در جواز عطف بر محل اسم **إن** به شرط تقدم لفظ علم یا معنای علم، به **إن** ملحق می شوند.

در ليت و **كان** ولعل، عطف بر محل اسم نه بعد از ذكر خبر جایز است نه قبل از ذكر خبر و قائد در آنها عطف بر لفظ اسم است: **كان زيد قائماً و عمر قائد**

بعد از ذكر خبر
(ان زيد قائم و عمر)

إن

قبل از ذكر خبر
(ان زيداً و عمر قائم)

عطف گرفتن بر
محل اسم

و خفت إنَّ فقل العمل و تلزم اللام اذا ما تهمل

گاهی إنَّ مخفف می شود و یک نون از آن حذف می شود، در این حالت اعمالش اندک و اهمالش بسیار است
چرا که اختصاصش به اسم زائل می شود.

در صورت تخفیف إنَّ، آوردن لام بر سر خبرش واجب است تا با إن نافیه اشتباه نشود.

ناسخ: غالباً: و ان كانت لكبيره

ماضي

غير ناسخ: وصل إن به اين نوع افعال اندک است

فعلی که إن مخففه به آن ملحق
می شود

ناسخ: وصل إن به اين نوع افعال اندک است

مضارع

غير ناسخ: وصل إن به اين نوع افعال اندک است

در این حالت مهم نمی شود چرا که شباهتش به فعل از إنَّ بیشتر است از جهت مفتوح بودن اولش مانند فعل
ماضي. قانون آن است که اسمش ضمیر شان محدود و خبرش جمله باشد.

قد نعلم أن قد صدقتنا

حرف نفي: افلا يرون الا يرجع
اليهم قولنا

متصرف و غير
دعاست؛ احسن
است که بين إن و
فعل به يكى از
اين چهارچيز
فاصله شود

حرف تنفيسي: علم ان سيكون

لو: ان لو استقاموا

فاصل نمی خواهد.

فرد: وقتی اسمش ظاهر باشد.

تحفيف كأنَّ موجب ابطال عمل او نمی شود به خاطر قوت شباهتش به فعل با همان دلایلی که در أنَّ ذکر شد.

در صورت تقدیر اسم كأنَّ خبر ممکن است جمله باشد یا مفرد بر خلاف أنَّ که حتما
خبرش جمله بود.

كأنَّ در صورت تخفيف حذف اسمش واجب نیست بلکه اظهارش ممکن است.

لعل: تخفيف نمی شود.

لکنَّ: در صورت تخفيف عمل نمی کند و حرف عطف است.

باب بیزدهم

لایه نف

جنس

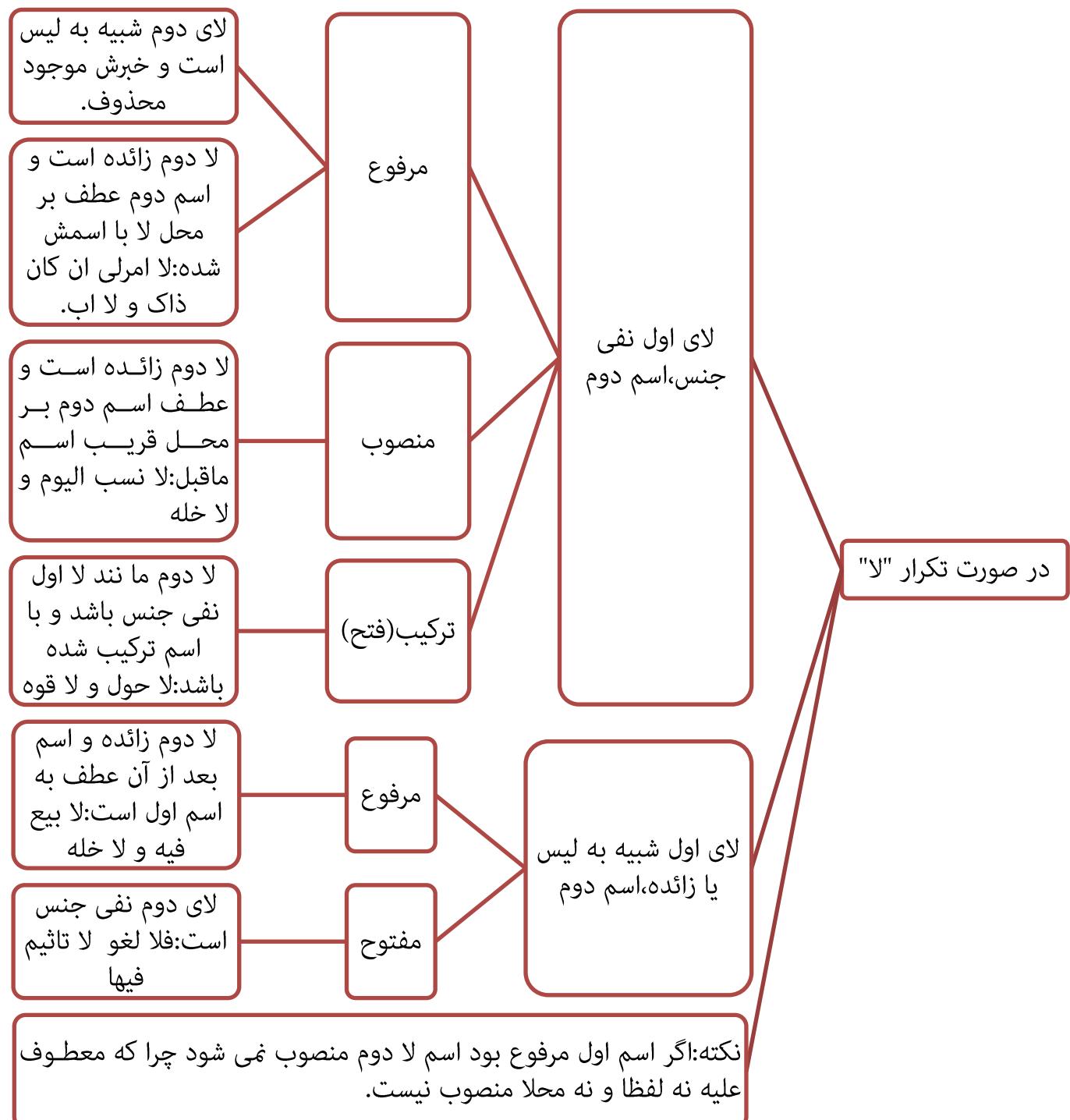
۶۳- لای نفی جنس.....	۸۰
۶۴- حکم تکرار لای.....	۸۱
۶۵- احکام تابع اسم لای.....	۸۲
۶۶- احکام لفظ لای و حذف متعلقات لای.....	۸۳

عمل ان اجعل للا فی النکره مفردہ جائیک او مکرہ

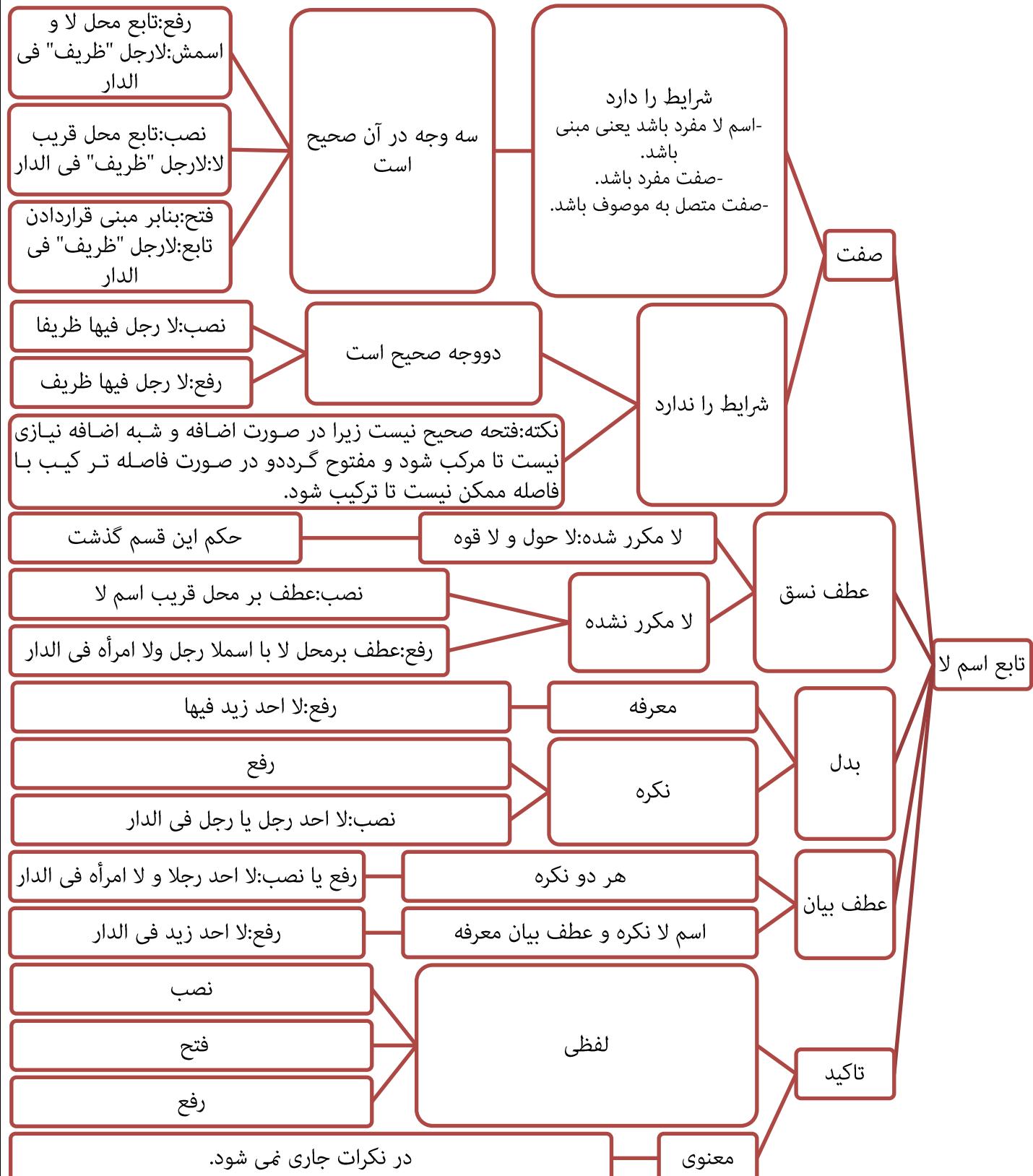
مباحث		لایه‌نفی جنسیتی مجموعه علی‌باز
لای شبیه به لیس نیز گاهی برای نفی جنس می‌آید، از این جهت تعبیر به لای نفی جنس موجب اشتباه است.		
این لا در عمل مثل إِنْ است.		نکته
علت عمل کردن لا آن است که چون مقصود از آن استغراق و شمول برای همه افراد است به دخول بر اسم اختصاص دارد و شمول فقط در اسم است و اختصاص موجب عمل است.		
علت حمل لا بر إِنْ این است که لا برای تاکید نفی است و إِنْ برای تاکید اثبات.		نکته
۱- اسم نکره باشد نه معرفه		
۲- اسم چسبیده به لا باشد نه منفصل از لا، چه مفرد باشد: لا رجل قائم؛ چه مکرر: لا حول و لا قوه الا بالله		اسمه مضاف
۱- مضاف: لا غلام رجل حاضر ۲- لفظاً منصوب می‌شود		
۲- شبه مضاف: لا قبیحاً فعله محبوب		نکته
۳- مفرد: لا حول، لا زیدین، لا زیدین، لا مسلمات		
منظور از شبه مضاف آن است که به اسم لا چیزی متصل شود که تمام شدن معنای کلام به آن مستگی دارد.		نکته
در "مسلمات" در حالت اعرابی نصب او به کسره است ولی با تنوین و در لا مسلمات که مبني شده جایز است بنا او بکسره باشد ولی بدون تنوین، چرا که جاری کرده ایم همان حکم اصلی و اعرابی را که کسره است.		

حول و لا قوه، والثانى اجعل

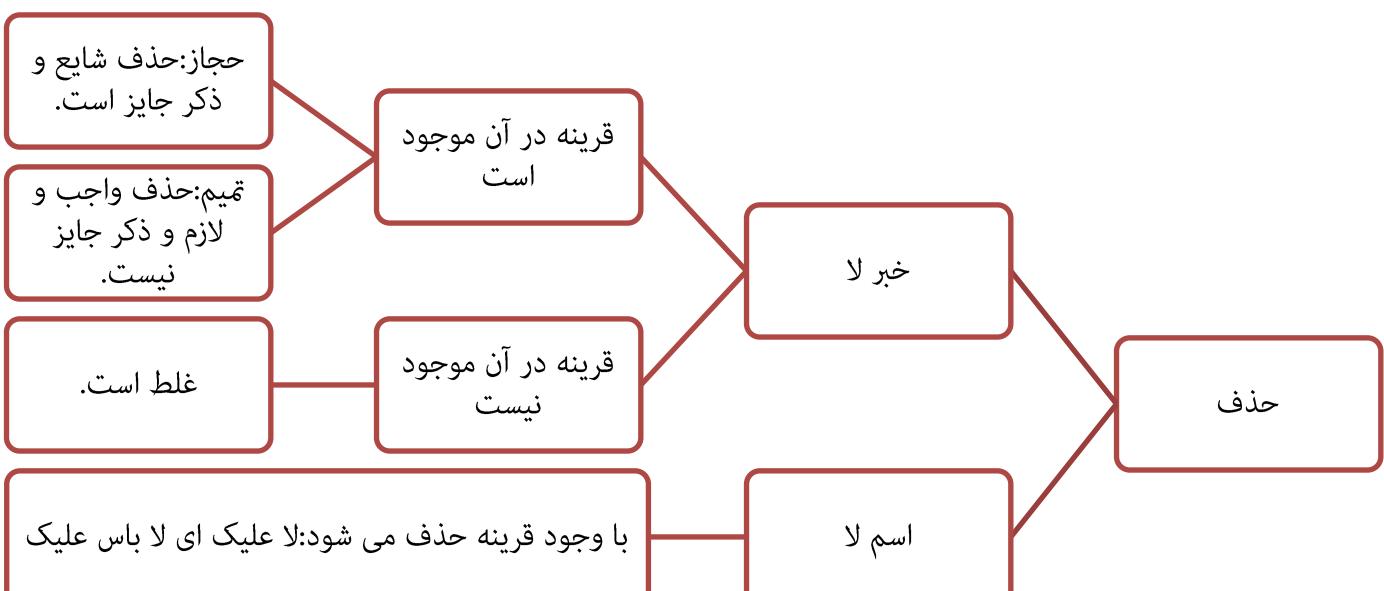
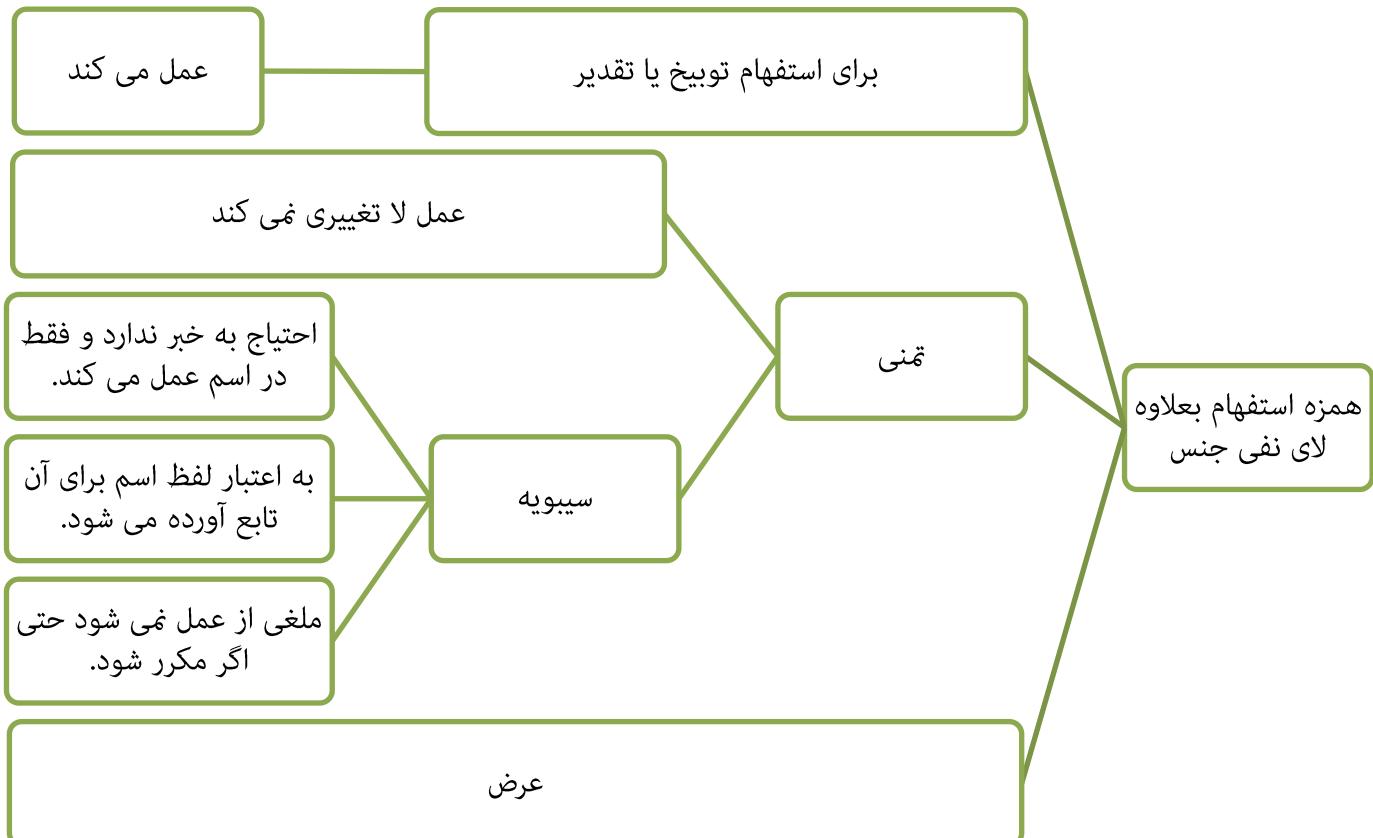
ورکب المفرد فاتحا: کلا



ففتح او و نصب اور رفع تعدل ومفردا نعتا لمبني يلى



ما تستحق دون الاستفهام واعط لا مع الاستفهام



در پایان از راهنمایی های دلسوزانه استاد گرانقدر حاج آقا کبیر پدران -که مرا در این مسیر- همراهی نمودند و از صبر و همکاری اعضای اولیه کانال البهجه المرض، یه سیوطی (@sooouty) (آقایان: محمد دامین بکتاشیان، محمدحسین رحمانیان، محمدصادق شیخی، علیرضا کارگری، مصطفی مویدی، میلاد موحد نسب، سید رسول موسوی، علیرضا محمدی، علی محمدی) که هماره هماره بنده حقیر بودند تشکر و قدردانی می نمایم.

بعد تحریر و ویرایش این مرقومه در ساعت ۱:۵۲ بامداد روز ۱۲ دیماه سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی مصادف با دومین روز از ماه ربیع الثانی سال ۱۴۳۸ هجری قمری و اولین روز از ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ میلادی به پایان رسید.

این وجیزه بی مقدار را پیشکش مولایم میکنم که هرچه دارم بی شک از آن بزرگوار است.

الحمد لله رب العالمين

محمد حسین صادقی

۱۳۹۵هـ ۱۲

بامداد ۲:۴۷